

علم الاسرار الخفية



کتابخانه

جامعہ طیبہ اسلامیہ

دہلی

شعبہ -----

شمارہ -----

تاریخ اخذ -----

A.H.F. 1941

A-382

نسخة أبو الفضل
أبو الفضل علي

(١٢٦٢ هـ)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کوناگون بشیر داورمی استند که وجودش را از کارگاه
 عبادت جویش کس حیات بند و تیره درون کوی هنک
 را جبرئیل عهدا بر راه او درخت نامش بر نام کفتم از
 بخردت و صفش بدان کفتم از بخردت
 فی الجمله حیات که در آنم گفتن از صف چنان
 کفتم از بخردت همانجا استن مشغول
 راه آفرین از آن سخن خود و یقین از او
 ایمان و بودی سخن شد و جانباران بسط معرفت

در روزان

و کمال را بر او نه مجال جان آرا می تو گوگرد آید
آن سرور گمان است و آن که از شر جبرئیل این روز
او دست بر سر خاک گف تا من سر بر بویید و خم
خاستاک سر استن افراسکندر برود انشور ران و تلوار
بستد و زلف نکهبان مایه بدند نوشته ماندده ایوب
از به قدمونی روزگار و نیرنگی زماره ناچار و او نه نهاد
اورنگش بارگاه شکوه و مکنس و ره نورد شاه را علم
و یقین عالم و عامل و عداوت همه عارف کامل و فیاض
زمان اصطفی و فدا طون رمن شیخ ابوالفضل و غیر
بنافان هوشش ریائی زمانه زمانان شد و در دنیا
زندگانی کسان برگزیده انفس و احوال کشت عالم
جهان نبره و تار مود و وفای حیات و پراهن معشوق
رود شش شاه بهمانرا و وفاتش دیده بر کم نشد سنده
نک حسرت رخت کافلا طون از عالم شد امفایها
سند بر چار با شش فضل و ای کار خطه نامه و غیر

و او سوزا عمل مدراج کمال است پیرا کنده اعتنا و بود و مکنه
بیدار حاصل نمودم در روز اول دیده آن ~~محبوب~~ از سطلی
سکه پیش و رای را بطله همیشه زاوی نسبت فرزند
و اشتم و منظور تر میت او بودم این کلد سینه
فرنگ را دست او نیز شگرف بهت ادراک سجا
دانش و فراهم آوردن آن محاسن عجیب کرمی
برستم و در انتظام آن نظریات و باکاشتم اگر چه من
هم نشناسی را چه بار که هر مقرر را بهر امن از کتبان
دورم و بهشت را فعل خبر زهره آرایش دهم
را بشکل افروزم و نمائش ماه بچندل که لیکن این
کسان خیال و افکار افکار را از کمال کتباحت و
پیش ازین طاقت مستوری ندیده خواستم که جمال
آنرا بر صاحبان سخن و طالبان این فن بدو کرده باشم
و این عروس زیبا و جبریده رعنا را منطاطی نمود
بدان معنی و انعام لاجرم هزار تکاپوی و حبست جوی
فوقه

نام راکاه و قمران فرمان از بیابان منی که در
 قیسره امیر اورسل علی بنیاد و عالم الصدوق است و در
 وقت است ازادی مخرط ساحه المنزل ام و الیام
 بخشید و کاه و در طوبی است با این مسکن از این نور است
 که اساطیر و نور طبع با یاقوت و جبر و است از المثلک و او
 بودت قهری نظام کار کاه ظاهر از بخش و او
 بسن جهان نجاتش بر روی قاعله مار از این
 راه مفسود که تا کان مرا اسل می و ناسخان و المهر
 از ایامون صلوات و میانان اختلاف بدر الملک
 این از انراف او و و هم و العافیه و سحر و العافیه
 بنده بخار و قافیه اند ما و عالم عالم تا سد اس
 علوی و بنو فئات سماوی فون روزگار از هر کان
 و از انرا و که زمان حال را از نورش من و استوب
 حواست من نکاید انشر بهای همیت عال معروف
 ان دارند که بهر نام از منق و مختلف بر او زیاده

این کتاب
 در بیان
 از این
 در بیان
 از این
 در بیان
 از این

امن و ایمان و بسوی سعادت و انشای و در مهوری
خراب آباد مهورت میگویند که در انا و مهورت در
بدن کام و نور نشاط و شمول اینها که زمانه راسخ
نورین بود و خاطر را بخت ^{عطف} هنرین و زنده است آباد
کمالین بخت ^{مطابق} در صورت و صفات و صفات و صفات
نورین است ^{مطابق} که کارنامه کارستان بیکت ادبی بود
مسرور و مینج و مینج شد و بشایم نورانی خلت و ولا
و رواج روحانی است و ضیاء از شقایق حدایق
سبائی و ریاضین مضامین و سعالی آن مشام فیض
انتشام روح طراوت تازه کرفت و دماغ فردوس
پایندار ^{پایندار} اینها هم طرقت نظاره پذیرفت و ریاضین محبت و نورین
قدوس ^{قدوس} کسبه کثرت و اساس خلوص و وفاق صمیمی
است ^{است} بتمام یافت الحق این بحیره رضویه که در حقیقت مطابق
روحانی و مکالمه در زبانی است نمره افزای دل مشتاقان
و طرب پر ای صبر صافی بسین همان تواند بود و محالست

سینه مطهر

پایندار

2

موری و مصباح طاهر می در اندازان حدیث المردان توان
شمر دو انکه در فرم پذیر خار مو اخات تمام بود که در تویم
مبانی صلح و تصفیة امثال و فاق از جابین انجام شد
و اندو که در این میان با ندر منظر اسخسان جلد و مکر و بد
که امر می شمر وقت سر عالم کون و عنان و نشانه خلق
عمر آن بود و وقوع نشان ندر اولد که انتظام هم سید کانیان
بان موط و مربوط است و هر گاه اسمعی در باب سوطین
که اساطین باز گاه جبروتند بطور ایدیه هر گاه مکر برکات
و شیخانات حال او مال خواهد بود و الوف نفوس و منوف
وی حیات در بر باد عافیت ابرام خواهد یافت در
اطراف اسم صالحه و ابراز لوازم مصادقات مارا
بایستی بادی شد که همگی است حق طوبت طار میاوی
انکشاف صحیح سعادت بر خلاف اکثری از عرفان روایان
که شمر با صنف مبنی نوع همواره بر منج از بتداف و انکشاف
بود و صفت هر گاه بادی این وادی و الا فدر شده باشد

مزمع

چشمش

مقبر

درین مرتبه چند از بزرگان و مشایخ این مملکت مرافقت این
 و مراجعات این را بطه باید کرد و لهذا درین ایام سال
 امین نظر بر سوابق معرفت و سوائف حقوق ایشان
 دانسته و یاد کار سلی سلطان شاملورا در سناوه استقا
 نموده بود بموقوف قبول نرسید و نیز شاه رخ میرزا که از
 زوی آن دولت که در کابل و در کیشمیر پادشاه بود
 و نیز شاه رخ که از ولایت سر و سر است جا کرد و این
 باشد ملاحظه فرمایند و در مملکت او با حاجت مقرون
 در صورتی مانده جا کرد و در کیشمیر از آن قریب از دیدگاه
 طلب دانسته است آن دیار که از خدمت ایام داخل
 ممالک نیز وجود کداو مان یا بر می تقویت یافت که
 مسا و جنود نوران آنجا و در آن از مشروبات است بر آن
 قصه نمایند و در حفظ عظیم در میان ولایت آن و الا
 شکوه و ممالک محروسه واقع شود و بیشتر یکی از او باشد
 بد طریقت که در کوهستان بدستان سر سوزش برداشته

و بعد می آن شد که فرزند شاه رخ میرزا ام و زین و
 آن ناخبره با او بود پس به هر چه در این فرستاده است
 نموده توفیق فرمودم تا آنکه او آره و منت او باشد
 از آنجا که با نسکس آنرا گرفت و است و الاست چون
 نخستین حرف صلی و میان آمد و آنکه سو اهد که صورت
 ساجده بنان موعی گردید که شایان بزرگ کرد و مای
 امروزی باشد فی الواقع اگر تحقیق آن بختان دل
 او نیز که فاضل نامه که از شش نامه صورت سحر و این
 چه سحر و الاهی مقرر می باید ساخت تا در آن در وقت
 گاه بر هم یک جنتی آراستند شود و بی میانی سحری
 مقاصد و بدنی و و بیوی و مطالب صورتی و معنوی
 به بیان متقین و طهارت تحقیق روشن کرد و جهان بی
 همانون رسیده که چهار کس طینتشان بدون مارا و جد و
 پنجار دست او نیز سخن ساخته اینچنین که مخالف میانی
 و دوسمی باشد مذکور مکرده اند حاشا امری که در خاست

غمناک
 ۱۰۰

میرزا سید علی

سرای دل بنات شد به شکاه زبان ظهور تیاده و این
 بظن از نظر بر و نظر بر میوند مثل بر خلاف آن رو و با
 اندک است و ای و شکار این و بار خوش آمده بود
 چنان خاطر می رسد که تصور در از انظار فریه به نصبت
 فریاد هم تا زبان از از خایان بسته آمد و انکه هرگز
 بود که نسبت به شایخ میرزا همان عنایت در خاطر است
 موجب تأمل شد که در بوطن قدس بر فرماست و بیان
 و از شکوه که مطالع انوار الهی و مظاہر اظہار صفت
 و صفات عنایت کفایت منیر ان الطباع و اسرار الهی
 پذیرد و همی از سایر طبقات چگونه قرار کرد علی الخصوص
 که کشفای آن خود رسالی و نادانی باشد چه این لال معنی
 در هر چه بود و در او از خود و کانی که نور و خیزش بقیه
 نسبت با این دو دمان و لا شکره بود و عیافات آن بر شکر
 باور به عزت شد چون پناه آورد و نغمه شاد است
 از ناصیه حال او ظهور داشت و کرد را بر نه شد و انکه

ایمانی رویت بود که اینجا نمودن شاه شمس را و فرزندان
محمد حکم سیزه ای این استخوان و دولت از آثار محبت
این تفاوت و دو دو میان محبت و عدل است چگونه و رود آن
مشمار خاص که با این است ایشان تصور نموده اند
و اندک تفضیلاتی است که با این تفضیل و موحات رحم
پذیر و جامه ای خادش و بود و سزا از این جامع حسن نیست
ان والا سزا و سزا و خونی و وقت شدیم و آنکه مصحح مولانا
حسینی زکاتش کلک کردیده بود که فرزند عزیزش
خورد سالی خواستش چند که نه بود و خورد و خورد و خورد
دل نگرانی دارد که مبادا عبارت بی برد این محبت
باشد و در استخوان این تفصیل رفتی بود و قاصد شیشه از دور
و جمل در این نشانی راه و در آن فرورفت معنون معلوم
شد و خاطر گرفتن از سوج این ناسف و است زود
قدیم با صواب محبت جدید بدان گونه استقامت و استقام
نیافته است که اگر با انقضای جبری می بود عبارت اول

تقریب

برو من مضاف وقت شد فرزندان را با پدران
 حقیقتاً نازگورشی باشد خصوصاً که بان و اولاد نگاه
 اگر با پدران مجازی نماند معنی نظهور آید چه دور
 سعادتمند فرزندی که در دنیا خوبی پدر و رحمت او
 بوده باشد در نگاه بابی این نرسد نشد نگاه بوی
 نماید همان جلال عهد و شریف موافق که در راه
 همچنان کاروان مره بعد از سری قرار یافته بود خاتم
 حق پسندی مرتب و مشفق است در رسم اسلام و آن
 گرام از برای انقادی ارکان دوستی و یک چنین عالم
 حقیقت که زبان و قوت شش عشرت آن وافی و کاف
 است و آنکه مردم بود که بعضی یورشها با آمدن آمد علی
 انالیق موقوف است بوضوح پیوست حقیقت بدو
 کردن او جهان که زبان را بهج شریف رسیده است
 که بعد از حضرت این نام که زیم پیش آمده نیک دانی و نگاه
 دلی بود که اگر او مجتهد قدسی رسیدی بسیار از مصاد

تکلیفی

الغرض

وخواه مضمون موافقت از زبان راست نوی او معلوم
 ان اولاً گوهر مشتمل بر اراده که مکتوبان ^{مشتمل} به غیر مضمون است
 باشد از مکان قومیت به فعل آورند و هر گونه محتاج
 که در ارم نشان و دوستی باشد و بخاطر حقیقت نظر از
 ابداع نماید که در ان مساعی مشکوره نواع ظهور دهد
 الحمد لله که از عنوان جلوس بر او رنگ فرمان ^{بر او} رسیده
 تا حال که سه عاشره است از فرمان تالی که اول ^{است} الحاکم
 پنج افعال و مبداء تمام بهار احلال است ^{که} ملکیت
 حق اساس این سازند درگاه الهی است که ^{است} انوار
 خود منظورند ^{است} شماره در ایام و استقامت ^{است} جهانتنا
 گوشت و از میاسن این کردار سخاوت بر تو ملکیت
 وسیع بند و ستان که بر چندین فرمان روان ^{باشد} والا
 افتخام با فرست بود و در حیطه تصرف و اساطیر افتخار ما
 در ابد و لطیفات انام که در خیال مزیق و فلاح ^{است} حضور و ^{است} محراب
 مشکل تارک استکبار و استخبار بر زمین اطاعت ^{است} بناو

راه خالفت می سپردند مقتضای درستی نیست راه
 و ارادت مسکوک دارند و طوائف بناس را باید که
 با وجود بیانی اوضاع و احوال اطوار او باطله بودند
 میدادند چون سخن دلاوری و شجاعت درستی نیست
 و راستی گفتار نیست و حسن اعمال با باقی بخاشته
 ناکزیر است بدگر بر حی از نعم الهی و نیا انکس داد و
 میگرداند که طرات صبر که انطباع پذیر است آفات و
 است محلی و محلی مانند در بنوا آورد و موب و الا بصیر
 ممالک پنجاب اتفاق افتاد اگر چه تخسین نظر به سیر و شکار
 اس حدود بود اما شجر و اراست و کشائی کشمیر که این
 زمان قدم سلاطین روزگار در ان سرزمین که در حکام
 و نقصان سلیم و عدیل ندر بود و در غزایت و طاعت
 ضرب المثل نظاره گیان و بنوار پسند است بیار نیست
 در آمد و نیز مکر و زباطن بود که عوار و پندگی حکام ان ایار

تاریخ
 مختصر
 افغانستان

آحصان

بسام قدسیر میر سیرتائیدات سماوی ساداران
نزد و دوست و غازیان شمامت اندیش در
اندک فرصتی ان ملک را در احاطه تصرف در آورد
اگر چه حکام الحاد جنگ و بیدل تقفیر مکر و نیرامان
حق اساسی چون شخص خبر بود با حسن وجوه موعظ
شد و خود هم در ان سرزمین نخسته این که از عطایا
مجدد الی بوده شکر برورد کار بجای آوردیم و نیز
چون بر و شکار کامل و کلفت ان عشرت سرا
مانوس طبعی بود و مال قضای کوهستان کتیر و کثرت
سیر نموده و نواد ان شکارستان صنع الهی بخشیم
عبرت من نظاره کرده از راه ولایت یکلی و منظر
که از نضاوم جمال و تراکم گریوه و مغالوک بدست
که افکار اسلمی سر و او با هم بلندی بهای عبور از ان
طرف با ناله دشواری اندر برده بود صد روز نشین کابل
رسیده است و نیز از مکتوبات خاطر حق بدست

بکلام
سیرت

آن بود که حکم تهر را که غزنی مملکت روز افزون شمل
بر ساحل دریای شور است و مرزیردستان آن
مرزبوم راه معدلت می برید و شمس اصباح هوش
افزای فرموده که بشاهراه فرمان برداری لایمون
کرد و اگر از نامساعدی بخت کوشش بخت نبوت نداشت
باشد آن ولایت را که مملکت وسیع و ولایت
آبادان یکی از واکران فرمان پذیر سپهر و اید
چون مثل صبح اندیش و دیده دورین و کوشش
شواذ داشت داستان موعظت را افسانه انگار
از یاده جو و کانی سر ریشه هوشمندی بخت و بخت
بان ناحیت فرستاده هم ناقیرب و در هر سال سوار
اخلاص مند در هر کوزه قطره نژاد و اتمام نمود و چه
در دریایچه در صبر اقسام بخت بهل کردند چون
بخت حق پذیر به فایزت عالمیان بود و همه جانفروش
و فرزند می بفرس جان فرزند مال آن گروه

میش گشت و از آنجا که سخن قدیم است که کار معامله
نشانسان کوتاه پس پناه کرد و حاکم اخبار شکست
بشکست افتاد چون درین راه او مایه آسودت بود
آهسته بسترها را و برهان بود ایام و دولت و در او مدعی
ان ملکیت وسیع و قلاع آن و بار در آن ملک نشسته
شد و با آنکه چندین جنگی کرده بود و بعد از آنکه بدست
متر فاش از ناصیه اروا او نفوسش سعادتمندی
فرا گرفتند باز آن ملک را که بیک عظیم بدست آمده
بود و گرفت نمودیم و نیز از مملوستان صوب
اندیش تیزی و نادید افغانان و خوش و بیام
سریریت که از مور و ملخ پیش بودند در جبال صحره
سواد و بچور و پیر آه مسکن ساخته همواره متفرض
قوافل راه نواران می شدند آن نیز مقتضای
عدالت صورت نشاید نیز بیست اکثر می حلقه
بندی و اطاعت و انقیاد و بگوشش گوشش کشیدند

و که روی ازان قُطاع طریق که بخار شفاوت و اطمینان
 در دماغ آنها چسبده بود و با میان میدان کوه هفت
 و بسیاری بحیال سطوت قهر الهی اسیر شده بودند
 رفتند و نیز از مکنون ثبات بطون حقیقت بشنون
 اصلاح و افلاح بلوچان بدینا و بود که بوسه در
 خوف و رجاء و انحراف و اطاعت مانده بر باد
 به میان ایران راه میگرفتند و بنحایت تعجب نام نهادند
 این هم بدستور دل بسند نفس است و هر گونه نمودند
 دل بدگر که در تجمل صحرای بی بو و خوشتر از آن در منهد
 ظهور بنده ثبات و از بر کات نیک رفتی با آنکه با
 اقبال در پنجاب بود سلطان مظفر که ابی که با بهل
 هزار کس خونت مرند و سببی مجاهدان نصر کنند
 که فشار آمد و جیب سرگشان و گردن و از آن ان دیار
 زینهار خواسته نشاید صریح بر دوشش کشیدند و از
 بدایع سواج آنکه در هنگام آوردن او بجهت شرافت

تمغنا

این هم بدستور دل بسند نفس است و هر گونه نمودند
 دل بدگر که در تجمل صحرای بی بو و خوشتر از آن در منهد
 ظهور بنده ثبات و از بر کات نیک رفتی با آنکه با
 اقبال در پنجاب بود سلطان مظفر که ابی که با بهل
 هزار کس خونت مرند و سببی مجاهدان نصر کنند
 که فشار آمد و جیب سرگشان و گردن و از آن ان دیار
 زینهار خواسته نشاید صریح بر دوشش کشیدند و از
 بدایع سواج آنکه در هنگام آوردن او بجهت شرافت

خود را خود گشت و همانا که مصلحت جهان بود که
میسرگزیمن بر گشتن ادنی و بدیم بیان ربانی مد نظر
تمام دارد و غالب آن بود که چون در نگاه نظر
می آوردند بر این که بس است بنمایند و نیز با تمام
بر کار طلب سوخت مشهوره از بخون گروسایه و
نور آنکه جنوب رویه بر ساحل دریای عمان است
در شرف در آمد و نیز برهان الملك برادر نظام
الملک که مظهر و راست دکن و است و از حوا
روز کار گشته شده زوئی با محاسب او کرده تا
که چنانکه آن بداد بمساح حق بنوش میرسد و او را
بعواطف جلیله شمال فرموده تخر و کن را موافق
داشتند بودیم و چون خبر طغیان و سر رسید که
دکن رسید امر او را است مالوه میخاندیش حکم و او
را کار گشته شده برهان الملك را حکومت آن و
و او معاودت نمودند چون کوتاه حوصله بود تا

فا

بسیار

تاب باوه بر دانهائی نیاورده و مستفقال
زوان اینا که میبندک ناسپاسی شتافتن استیصال
خویش نمودنت و راندک زمانی اثر از و فرشتا
و منور است او مانند و پیر آن دیار یکی از مسو بان این سلسله
را بر دانهائی خوت آرای کشند بیچارگان بنامند
ایزدی عساگر طغرط از طغرط بسر کردی غره ناصر
و اقبال جو فزه با صره دولت و احلال فرزند سقا
منذ سلطان مراد از حضرت فرمودیم کرد و تو بعد
از جد ایل ما شربت و در کمالی انکه بیوسه شربت
مهرت افزای جدی تو باطن را طراوت بخشند

رابطه دخلت و صفا و واسطه نجت و الایحی کلام
مصافات پیام و پیام موالات السام که در مطاوع
رفتمه و کربیه و جوی المنیره اینو عالمی مرتبت معالی
سلطنت و اهدت بناه رفعت و شوکت دستگاه

بسیاری آن ملک و شیخ را که بودند و نشان و بگرفتند
در پیوند آنکه در او بودند و نیز نزد از ما این حقیقت نمود
اقتصادی بلاد نیز و ولایت و شیخ اولیسه را که منسل
به بیاض نور است نیز نمودند و نیز در این زمینهای مال
با و نیز و بسک بلاد عثمان عکزه علیه و را آمدند و چون نمودند
نمای این روی طو و سالی در این است برای اینها ط خاطر
آن عظمت و کماهی تهرین قدر رسد نمود و هر دو بیاجه
اعوان می نگار و که چون مولا انار حسنی طار رسد
استخوان یافت و در آن نزدیکی نگارید و از آن استخوان
سقطات اشکارت شد که بر روی رخصت از زانی نمودند
در این ای چندی از و از گونی بخت و در عصره دل نشین
کشمیر آغاز فرمودند و نمودند و با و اولت حد او او هم
و مسازعت زدند و موباب قبایل با جمع از مؤبان بیاط
عشیره بر سر شکار بر آمده به مظهر قدرت این روی چشم
عبرت بین کشوده بود که آن شورش مسوح باشد ما بود

حوزه
سراسر

ظمان باران بطریق ابلغار مویه میزند و میزند آنکه
غازین نصرت میزند قطع کرد و با نمود و بان ملک
در ایام بعضی از حوادث اندوزان حقیقت میزند
ضرورت در آن طوفان بی متری افتاد بود و ندان
یا فیه همه سر کرده اینها را آوردند و چون موب است
نزدیکت و بود و چو مان باغستان بخشان عبور افی
و بر آن کل زمین و فیض بخش استند او صوری و مری
نموده رساندن ابلج در تقوی ماند چون رایت نما
مراعت نمود و در انشای راه تیر و اقمه مولانا سنی
رسید که با بتلای و امثالی در گذشت موب مزید
گشت بنا بر آن بعضی بخان ثبت او را رسد الاله او با
العظام و دو دمان خلاصه الاضعفاء الدرهم حواجر الکبار
انتهی که در قدیمان این دو دمان و الارست گفته و ستاد
تا آن حقیقت حال را مشهور و میر نور کرد اند و بجمعی در
عهد او موافق که به سایل رسل و رسائل تقصیر و بر همین پایه
عاطف

همسین

کرد و در این ارجاع با شریعت و حکم الهی انکار بود که در آن
مهرت افزای صدیقه باطل زاطه اوست باشد

رابطه خلقت و صف و واسطه محبت و اولیای الهی در امام
معافانست پیام و پیام موالات الیایم که در سکا و
رقیمه کریمه و خاواهی بختی در سوره نوحانی مهرت سوانی منقبت
ساعات و اهدت سناه رحمت و سواکت و سگاه
فارس معیارین است و ابیات سرفنی مداین لغت و عیال
فناوه دو دمان عروضا اعضاوه شادانان و و اهدت
سطح اشتمه بوارق الی مجرای الواریت و ارق الکاهی شده
ارکان شجاعت و حیرت مؤمنین منبانی سارست عکس
سندش من عرو اقبال صدر آرای بارگاه جاه و دولت
انعامین و ای القدرت معالی الهم احسن و عیالین العز
جائزین ^{و اهدت} بوارق الی مجرای الواریت و ارق الکاهی شده
جدا لیل العیم کوهر افزای نکس و برج عبد الاحسان ما افکده
بر و از سینه امیر نیک است و ابیات سرفنی مداین لغت و عیال

رسالت

اولاً و در این بابی و بحاکم بنک از اوقات نظام
تحت نظر و باله و ام و دعایم و دولت مؤسسه نظام
مستخرج و مستخرج بود و نسبت مراتب و طبقات سابقه را
نظامی و نسبه و فواید صد است صمیمی را همسری رفیقه بود
نظیر و دوست مورث صفائی خاطر و مستخرج ای باطن
وظایف مسالی بنک بی و دیگرانی است حکام پذیرفت و
فواجم و کسبی و کجی و کتاوی نظام گرفت و در
صنعت الی و خاطر ضیاع است که از اوقات عالم قدس
و السمات عالم است نظیر همی پذیرد و موی و موی نماید
که از اوقات ای جلوس بر او رنگ جهان بینی نا حال که مباد
قرن ثانی است بمساعدت توفیق ازلی و مساعدت
نائبهات سماوی و خاطر دهن پرست جهان جلوه ماک
و اوده که مقصود از سلطنت فرمانروایی و اوست کشور
مستقیم مر استیانی و افدایم بر لوازم پاساژ است جمع
و مثال کردن و در خطوط عالی و مستندات سماوی نورانی

ولهذا طریق سدوک و سدوک طریق این شیار مزد و نگاه الهی را
با دوست بودن و خویش و بیگانه بود از مدارت و
مواسات و معاطفت و مماسات امری دیگر نبود و نمود
نوحه خاطر و پیوسته احوال و استودی اوصناع عموم خلایق
و بهر نام معروفست و عنان نوحه باطن باین معنی
بلند و مطلق از هر موطوف حتی جسد و عالی باشد
و کفی بالیه شمس که تکرر و تفتیح ممالک هندوستان که مساحت
ربع مسکون و سیاهان کوه و هامون سواد اعظم و چهار
دینک عالم شمس که رده اند و از طرف به در بانی محاط
انصال دارد و مقتضای هوا هوس نبوده است بل شی
نهادست غراز رعد سپت ملهوفان و حمایت مظلومان
امر و دیگر مظلور گشته و ازین نیست که بیوهی رحمت
نما بون بهر جا که آورده و ولست و اقبال موعود است
پیش آمد و عنان غمگینت مبارک بهر جا که معزوف و است
فتح و غمگینت بطریق استیصال اقبال نمود و هر گاه که بود

و بحمد حضرت بابا سالار علی بن ابی طالب ^{صلی الله علیه و آله} با شد تا آن سلطنت و مکه
که از پیش پادشاهان و درگاه کبریای الهی است
و مع هزاره و اربطه انسانی جامعین و مع اربطه رحمت فیما
تعمود تمکن بود است فخریه تسلیه صغیره است
لاحتوا شده باشد و بهر سو که از حق شناس ظاهر است
کسی ازین روابط در السلام محبت و والاکام است
فکلیف که این همه دواعی جمع شده باشد غمناک و دومی
و یکم حتی منظره و نظریه در حقیقت این نحو است
و بد است که بحسب برکات این موهبت و موهبت
و سدر انظار احوال عالم و عالمیان نظام اوضاع
الح جهان و جهانیان خواهد بود و ایمانی که در وادی
ارسال رسل و رسائل مرقوم شده بود و هر چند
در هر عقل سخن در آن باب ناکردن نیز بهر سخن کردن
داشت اما اعراض ازین وادی در رنگ طولی کلام
در آن مقام ناملازم شد است و این قطره که از اجزای

دین مسئول است کفالمووه... قتلان الاله و قوله
قتلان الرسول قد کفنا ما بحی الله و الرسول معاً
من لسان الوری فکلف انما الحمد للذکر بعد انما
بیج ایجا و نکوس و ظهیر سفتیبر سلطنت سوا
فمن هموار و نظر منج فویم طنت و دین و سید
مسقیم حق و یقین بود که لاجرم المویب الملك و الدین
نوامان ارتقای مدارج سلطنت مایون و اعتدال
اعلام دوات روز افزون کمال دین و اری مای
دایل افاطع و جمعی ساطع است الدنقالی همکاران را
در مصیبات خویش ریح دم و ثابت قدم دارا و
و چون خویش هم سراطین عدالت انما که صد نشینان
اولنگ اعتدال اندر است که کا و مذایق و همسور سربا
که بدایع و درایع حضرت محمد است اندر مها و امن و فان
بوده در لوازم عبادات الهی و مراحم حاش خمر نو
چندین نماید بنابرین درین مدت و منسوق و نظام

این ممالک و سرزمینها که موخر از بدین سداطین عالم قرار
دادند و الا فته از بود سعی مینمود و بنسبت از روی که شایگان
این بنا زمین در گاه الهی بود از سر انجام مهام این
عالمک فزاع کلی دست داد و تمکین و مجال که از زمان
طلوع نیر اسلام الی بدالایام ^{سید} و افرینش بول سداطین گشود
کشائی و لمعان ^{سید} و سبب ^{سید} و مائت و الهی بر امون
این کار دیده بود مسکن و موطن اهل ایمان شده
و بناسن و ماید اهل کفر و ظلالان مساجد طاعت و منام
عبادت ارباب ایقان گردید ^{سید} الله تعالی و
که آن جناب که دل نمجو است ان نظام و السیام یاوت
و حسب المدعاسامان و سر انجام پذیرفت و برین در آن
و کردن کیشان از جنود و هت و غیر هم حلقه اطاعت
بکوشش الفیا و کشته داخل عساکر نصرت مائت شدند و
طوائف انام را با نام ارتباط و انضباط تمام دست
مانند بمصداق حسن کما حسن الله الیک بمکی توبه ^{سید}

راست

و قوا صدر اوست و نایبین باطنی نصیحت و اشاعت
الوار عاطفت و طبعه زول داشته جدا حق امالی و امانت
ایشان از اینجاست بحاجت و احسان و قطرات
مطلوبات فصلی و امثالان نازا راه تیره به امید ارم و پیش نهاد
خاطر فیض اثران بوده است که چون ازین بهمان
و از او حاصل شود بهر دو به عنایت الهی و هدایت
کنار و تنگ که در تیرا بر در بایستی شود در آمده بهر نور

حافظ

بر آورده اند و دست تقدیر بهر زان بران صبر من برین
زاویه المومنه فادرا از کرده و چون تیره تیره بهر تنگ
راه زایر و نماینده اند خود بهر فنی از روی موند
ان راه را از خار و خس پاک سازد لیکن چون بشنود
می کشد که بعضی از امرای عراق نسبت به او بی خود و در مقام
بی اخلاصی شده از عرصه و وثوقهای حسن عفو است که عین
ارتقای ایشان بمراتب علیّه بوده عدول نموده بعضی
همه تندی اندامها کرده اند در خاطر حق شناس میکنند که بی

از فرزند ان کار کار نامه از نا که بار و مساوت از کبر
حال ایشان روشن و دلایل ایشان از بار و مطالعه اقبال
عایشان مبرهن است بدان جانب تعیین فرمائیم و تا
خاطر از معاصرت آنها جمع نشود و با مری و دیگر متوثر بشوم
الحال که سلطان روم عهد و موافقت چند در خود
را کان لم یکن الکاشفیه نظریه صوفی و الی
عراق کرده بدعات افواج فرستاده اند ^{فقطه}
نظر از آنکه از شاه راه سنت و جماعت اطراف و
معرض امتیازات بخاندان خود متوثر شده معاد
فرمائیم بما که تقاضای اسراف منظور باشد علی الخصوص
در بیوقوفی منسوج ^{منسوج} میشود که فرمائید ای ایران علی فلی
سلطان تمدانی او علی را علی ^{سلطان} باد ^{با کفر} و بدای
چون با الفاس گت و مد و دیوانه کرده است به سمت ^{عاج}
و لازم است که عیان غرضت بهو عیاق و حراسان
منظور شود و خاطر حیال میسرید که خون را بطه محبت

و نسبت لغوات مادیان سلطنت و نگاه از قریم الیاء
است بر خدیو از فرستادن مکتوب بحسب سلطنت
بمحو سیادت و نقابت بنام میر قمرش صواب بود و
فوق العادله و احکام گرفته است در این زمان که حدود و عادت
نیم سده اوقات افغان حضرت خلیفه سز و جلال کرد
ان سلطنت بنام سز اول است خود مشهور است و بان
حدود کشمیر و کشمیر از زانی دارند تا آنکه سز زمین
بجمع البحرین عن و علما مطلع السیدین خدیو بها کرد و ما انما
لی و سلطنت فاصد و بیغام اساس بحسب قریب یکجا
مشخام تر ساخته بعضی سخنان و لاویز و اسرار حقیقت این
که کشمیر و مکتون ناظر است و شرح خدا شناسی و حق
پرسی بقدر استعداد با فاضل فیاض علی الاطلاق
در یافته است مذکور مجلس ساز و در نقاب حقان
و تالیف و قایم اکاهی بر خاطر خاطر ان است و نگاه
پرتوی اثر اثر نباشد نیز با استماع نماید خلاصه زندگیا

در حال

وزیده کامرانی صحت اشیاچ انسانی و نموانت اجسام
 فکیت انمعی در میان دو برگزیده خدای او نظر کرده بدگاه
 کیبای محقق شود هر آینه این معنی باعث شمول فیض
 عموم فضل خواهد بود و دوران زمان که به نسبت الهی
 این از روی بویج اید چون همت منظور ان الهی هر فراد
 کرده ای خدای بر تحصیل رضای حق تعالی است نه
 اخصال نام و ملط بر فردا نام سایر ان هر که خاطر
 حق گزین حق جو است امید که طلب مقصد ایشان بران
 باشند که در هر یکی حق شناسی و حق طلبی بیشتر باشد و ان
 دیگر از رضای خاطر او را لازم دانسته مقام یکی بود
 از صلاح او در نگر زنده و احوال که نسبت بچنانکی و اتفاق
 بر عالمیان ظاهر و آشکارا شده است و بسبب این باره
 امداد و کمک حاکم عراق خراسان آنچه صلاح دید ما و شما
 خواهد بود و از نکل بطون بعالم ظهور خواهد آمد و مجاری
 که در باب مقننه فرزند شایسته همزارم زوده کلک محبت بکار

شده بود سخن خاطر انصاف که زین افتاد الحق که منشا
بواسطه خور و ساله او خود پسندید با از ریز کم فطرتی
و بد مصائبی مستثنائی چه بین امور نالین کرد بلکه هر کم
از انما لای لغز آده مستدعی ان بود که کار او با این حد
رسد چه اولاً بواسطه اغوائی بعضی گونه بیان از لوازم
اطاعت محمد مراد عمود است که بسیار استاهل نمود و ستانبا
بان عظمت و دستگاه و قطع نظر از مواد مودت و دوست
سان ما و ان رفت و سکا و اقمه است از روی
جاذبه طرف نسبت می تواند شد بی او با بد پیش آمد
تا انشا بگردید بر بزرگوار بود که چه بین حقوق دینی و
دنیوی بر ذمه او داشت انجنان سلوک نمود و بهر حق
بسیار که نسبت با او واقع شد از مرقای ربانی و انعام
پروری بود و الحال چون ظاهر صریح از خواب غفلت
بیدار و از کمی ضرور بود بسیار است که انجا و اعتصام نمود
و ثقیل عطف مانود و غیر از ان که گفته است و مطلقاً

عا امتیاز مجتبیٰ امری و یکدیگر مخطور گردیدند و مامون از امر آن
 مروت و قرابت آن عظمت در نگاه نظر داشت
 که از زلات اقدام او اعراض نمایند و بهت نشدند
 مسالی محبت و استحکام قواعد مروت افادت حکمت
 بنا زدند و مغبانها خواه عمده مخرمان کارا کا حکم
 تمام که شایسته است گفتار و مرید درست کردار
 و از ایندای ملازمت ملازم بساط قرب بوده
 دوری او را هیچ وجه بخوبی نکرده بودیم بر رسم رسالت
 فرستادیم چون در ملازمت ما او را آن نسبت تحقیق
 است که در حکایات را بیواسطه دیگری بموقف عرض
 میسراند کرد و مجلس شریف ایشان آنم همین اسلوب
 بر علی باشد که با فیما بین مکالمه بیواسطه خواهد بود
 و بهت و افتخار عنقریب بنامه رهنمون و نگاه اسکندر
 شان انار الدیر بانه سیا و کتاب نقابت نصیب صید همانرا
 که از اعظم گیسار و ابله انقیاب این و یار است مفرز کرد
 بجزه که از سعادت

بجشن

ساعت

بنودیم و بواسطه بعضی امور و پیرنمایی اقتاده بود
در بنو ابرقانه نیکت بیساره مشاعر و کلمات و نظم نمودند
انگونه و هدایا بحویں عمده الخواص شد علی بن موسی ^{سقفی}
تفصیل علیه ارسال نمودیم باینکه مبدئینای عزاداری
مطابق عمل فرمودند و همواره از طریق طریق ارسال رسد
و اشخاف بخت مسلوک باشد و در کفر غارت طلب دانست
و فرستادن کبوتران پیری بر او از حبیب عشق یاز
طایفه فی بال ثوق در انتحاشش و امر از آمدن تمام
شاهان کجی بود و دادنده و اگر چه توبه باین شیئی پیرند
که در نظر اولی از اوست و لهو نماید لیکن در نظر ثانوی
جرح و مازی کی با دار نیست شود و مناسب بود
از باب و چه میزند بوجوب توبه باین شیئی شود و اگر چه
حضرت و اجبت ثعلبی پیر بر ابرص ما بر اگاه است که شیئا
صوری اجبایا مسائل این امور بر حال توجیه نمیداند
از حلیانی پیش نیست و پیر بر دیال و طایفه ای اکتفا

شاطره حلق اندیش به امید که موافق نیاز منال شرایین صحیفه
شیرت و جرایل رسایل موافق بود که به واسطه اخلاص و
کسب مسالی اختصاص نماید نامه به جهت اختصاص تمام
گروه بگذرد و السلام والا آرام
استثنایم که سده بهارستان بکریا و بکاهی و مطلق
کارنامه نگارستان و وریمی و هر زمانگی که اراستند
نخل سبزه جوستان برای استثنای و نگارستان بکوش
مندان نگارخانه اول فروزی و ویکشای به و الا
و دهان چینه خاندان کوهر افزای افروز و از یک
بوده کشای چهره دانش و فرهنگ صند از ای ایوان
شیرتاری جابک خرام کفش سهند ای ایوان از نوگاه
ولاوری و دلیری شمسول خوران گاه شیر خردی و
خدیو کامکار کشور و دادگستری نواختن نامه از جهان
دانش پروری و روزنده جبراع ششانی و ارزنده و خیر
بود و در چینه پس بنگاهی که کوشش نوزوری اداره

و سماع

نوشته

شیرت

جهان افروزی ز کربه نیلگون بلبل سحرز و نوره اعظم
 عظیم بخش عالم نزار افغان است همان است که سلطان
 هزارانش ایام و روزمان هفت اقدیم عالم و جهان
 است ساری مری و فرزند سار تار که خیز و کانداز
 بود و با دهباری روح سبالی در کالیه نورسان تهر
 میان است کل قمریه و ابر او بری باری نور کانداز
 بشکر سار از گز و راه شست و شو و آوده پیر الی خونه
 و خور می و سر ماه و لکستانی و شادمانی شد بسیار دوی
 از سربندی گرفت و اساس بکنار دین تازه از حجاب
 سخنان و از او نیز از دوستی و خویشی و یگانگی و یکدستی
 که بخام عزمین شماره نگارش با قلم بود به کلک گوهر
 گذارشش نیز نیز نه بر دلش سده و دیده آسمان
 بودند که بچیزه راز خداوندی و این همه همگونی است
 پوشیده نخواهد بود که این نهار عزم در گاه پستاندورین
 سی سال که از سربندی به بخت کامیابی رسیده همگونی

توضیح
 در
 این
 است
 اسطوری

دیدند و آنستند اندیشه که این امرها یکی در زمانه و
 و هیچ که از بی و کشور گشتی برای هر روز و در آن
 ز روزی در آنستند گشت و در آنستند و با آنستند
 ناپایداری و هر روزی در آنستند از روزی ناپایداری
 چنانچه همیشه یاد دوست و دشمن و خویش و بیگانه
 از خود و بزرگ و مهربانی با مردم روزگار از روزی
 و دور کوشش مینمودند و خدا نگاه است که باک ساختن
 چهارده نیکوستان و حسن و خاشاک و خوشی این
 بوستان که از پیله هوی بد ریای بشود رسیده است
 از هر خود خواهی و خود گمانی نموده و پیش نهاد روز
 جزو از نشن خاکساران و که از نشن ستمکاران است
 و از نصیب بهر سوی آروی آورده کارهای دشوار است
 گشت از نشن و همه از روزی و از هر چه بخونی گشت
 بر کامی شود و خرد با یاد بزرگیای خدایشان

از این دنیا که در آنستند
 از این دنیا که در آنستند
 از این دنیا که در آنستند

والا وودمان که از هر رکان بار بار فزکان در کافرا
اند با این معنی پیوسته و دوستی قدیمی و خویشی نزدیک و میان
برویشندان خورده بین است که بی از نهاد و رجا
و یکدیگر بسند است هر گاه این همه یکدیگر شده باشند
که هر یک کالی در میان نخواهد بود و این همه یکدیگر
همان و پیوند همانان خواهد شد و آنکه در دهر و نستان
نابینا گرامی و عدم اطراف را از هم دوستی ایام از نوانه
عزیزه رفیق بود چنان در پرده کتمان پوشیده و پنهان
ماند چه دل نگرانی ایشان از دشمنان گریز و فرار
با کس نشان چون تیرین خواهند داشت و کینه کوی جز
از سخن سازان بی ناک و ننگ کاران که نهاد بیخبری
چند از خود بجز غیب بسند بر علم هر دو دستوند از بد
رسند با دستوند ابرهیرا غی رسند که از تیر که درون و گوی
در یافت در پنجا ساختند بودند و کوهی از ساوه و
چند اندر او کردان کرد و چنان ناشناخته بسند

دو اعلی

ملاحظه

این کسی است که از خود چه کجایش را نمی داند و از آنکه بپوشد
در وقت وقوع این گروهبانی سر بخوابد هر دو می که اندک بر روی
و دریافت دارند بر سر ایشان و الا و و مان که بگریزد
و نگاه خداوندی اندوود و اندرستی و تباریکه بی ایشان
بهمه روشن چه کجایش داشتند باشد که گوشش هوش
برین بحسان انداخته از نامه و به نام دوستی باز ایستند
و اکثر تندی از زنده های درگاه و و مانند های که راه ازین
از رده دل رفته باشند و به راه سالوی در آمده و روح
را راست و از نموده خواهند که راه سخن یابند و خواهش
و مزدی کنند و به آن سزوند که گروی برد این دوستی نشینند
و بهرگز به جای بخاشاک به جای ایشان نشینند و سزاوار
دوستی آن بود که ایچان و انا و سزاده مضمحل می نماید
است و از زنده کارا گاه می نشیند دوستی آن بود که در شور
را بخواند سخن را و سزاده از حکونگی آن می پرسند باری که نشیند
و در هر کاری ایچان گذشته اکنون چون لاله زار دوستی سازد خورم

نام سزاوار

یا خند

و در هر یک از اینها که از کتب معتبره است

کما شکر خدا از ساز و دو شکر و مانند که از غیرین است

نست و جماعت بر اجابت هر کجا بان نافه و نورش

نظر و مشق و اشارت از باب شرف اعتقاد و یافته و با

اتفاق اهل مل و محل منزه شد است نه بعد و موجبات

بزرگ و رفعت منزه است نوع کرانی انسان که مثال

اقبالش بر توفیق و قبح فضلنا هم علی اکثر من نلسنا من

است که هرگز نتواند عقل است که نشان است خداوند

با و او است و در بیادت کارگاه او نشین با و ما

پسوست است و با اتفاق از باب عقل و صحیح نقل بود

بیت این گوهر شتاب با دانشا بان بزرگ منش و شاه

والا نیز از هر دو منش نر و دارند و انشوری تا جداران

بخت ملکه و مختاران دانش سپرد از آنکه بشنود است به

هرگاه که در کارخانه او منش هر س را فراتر احتیاج و استعداد

دانش میداوه باشد هر اینه این طایفه علیه بزرگم و کما

مورف خواهد بود و اکنون که در شیرین آب بنشیند و سبک شود
مربیان که رسیده باشند آن نامدار و یکبار در دستاوردان بود
و از اکابر علمای دین و اعظم ائمه اربعین است هر چند با او
و انشور را هم نشانی با سواد مروت نماید اما به سنت عا
که ضرر و درین و در انشور خدا افرین آن عظمت و
خواهد رسید قلم افاد است بنا و مگر کوریا و نخواهد بود
و چون در طریقت اصحابان این در یکتا لازم است
که این یافتند بی با و بیروزه خانم کثیرا از مصلحت نگذازد
و همواره در مسالک معاش و مساوات کفالت و اکتاد
از طلب خضر صفا و وقت صحبت با خواجگان و های سیاه
دل و سیر کاران نیره درون که از برای اخوانش جاده
وزیر دینی بودی و خود برستی خیم بر کاخ و خوشه اندو
فرمان اسباب و نامه جا و و بیزار اگر فرستاد و جدا و رساند
بمیز و سنت از شاه سنت و جماعت کرد اینده
و بگردانی بخاکین و جداست تصویص را تا و بدات و

مؤوده و نحو این که در زمان روانی و کارگزاری و تکرار
با و شاهای پاسته و این که روزی دانش گزین نام
همواره در تحصیل مرصه است الهی می باشد و این
را که در چون اشتکات بسیار در هر بابی می رسد در
مطالعه علمای دلائل و بر این بنام همواره است که
عنوان مضامین و تفصیح مقاصد بکنند و مستند است
عقاید سلف و مآخذ اقا و ایل خلیف و بعضی موارد و خدایت
و تصفیح مواقع اشتکات و منشاء خطای که در این یکبار
سال میان علمای امرت متازع فترت بود و حساب کرده
منه اوله مسبوطه و تفصیل ان مشتمل است بر این
در مبادی احوال گفت که این معنی باعث بیرون رفتن
و کساد بازاری نادانان که به تلبیس و تزویر در لباس
اریا و دانش درآمده اعتبار پیدا کرده بودند می شوند
و موجب پیش آمدن جمع از ارباب دانش و اعتبار گرفتن
تا آنکه بواسطه بد نفسی طایفه او و نیزه و تلبیس و تزویر

و عملی

مرکز دو و این نادانان و اناناموسه شرح میریزند و
بیت خود و نرسیده و از طریق یکسوت به بعضی مقدمات
ناله این را سهرت داده موجب مرید اعنوی جرس از
امرای سرکاله که در افضای مالک شرفیند و سندان
نوعین بود و موجب مدطنی و کم فوطر از روده نعی بود هر جاع
ایشان از افسرداشت و مدتی از درخمانه دور بوده است
اویری برای سندان در خانه و باغی شدن بخوانند
می شود و صانده این شب سواد سیمان کاهی نسبت او عیای
الوایت و کاهی نسبت دعوی بنوت با اینچای بنوده
خود را در کره ایست بلا و موج نیز و عسازده رسوا و خالک
شدند خاک ملالت و کرد و خالت بر فوق روز کار
خود انداخته نذر البور شمانند فی الواقع ساخت و
مساحت جناب کبریای الهی را باخص و خاشاک امکال
چیه نسبت و در سر برده عصمت بنوت بیای مدان
عقال هو او موسس لاجه مناسبت باعث توجت با میشود

که در محاسن بسیار است و اینست که از زبان پیر فاضل کمان و بر کام
این مثال اینست که در میان سبیل جمال هم چهار زرد و
پنهان بی ضرر و کور برای چهار بار است امثال این
مشترک است مانند و سنی تعالی شاهد است که چون یکی
همت بر تحصیل رضای الهی است این سخن مذکور
ارباب نفاق عناری و بر سر عیدت خاطر راه می باشد
چه هرگاه حضرت و چه با او بود از دست طعن گویند و تائید
کمین خدای شده باشد و حضرت انبیا از سر زشت
بمحرمان بد این نجاست سافند باشد سایر مردای خدا
را ابران چه اندک و از بدنامی جملوا حفظ باشد از کلام
و ابله که بیشتر پیش دیده دانش و پیشش فرموده خدا و
رسول او بوده و در روز او تونی بخت همایون گواه
حال است ایندخالی ممکن نه او در مصیبت خود
ثابت دم و در ساح قدیم در او چون یکی هست سید این
انما است که در رضای خالق و اسود کی خلاق بوده

مقدمه
در
مقدمه

بنوعی بدو که فانی که خلق خدا از این باب شریف
و در این بوده و در این عبادت الهی و مراسم محال
نیز خود فایع اینان باشند که هر یک از اینها را
کار و رعایت آنرا که بدایع و ابع الهی اند و درین
و در آن که درین زمین و در این جهان که درین
بجا آورده و در این جهان که درین راههای او
رو او که نشان نامزد است اند و در این
بدان گونه که با اینست که در اینها
خالقها و در ایشان خداوندش که دیده جای او از
ناقص است برستان با آنکه کارهای که در این
اینجا اجتناب از این است همچنان که در این
سایمان و در این عالم که در این
کشان که در این جهان است که در این
پروری و در این که در این
الیز و در این که در این

یاد

دست داد و ما نیز سر نیز بر زمین خاکساری و تارک
امیدواری برود و نگاه خداوندی بنماوه بهستان از روی
دوخی این مردم را حیرت برده او و دانش سرسبز و شاد
سازیم و پیش نهاد خاطر آن بود که چون کار و بار فایده
و سر انجام باید شور و خیران و رنگ کند در راه شور و وله
سر شور و ناگیری بر آورده سکت راه در با نور و ان بهفت
کشور شده اند تا که بر زائران حرمین شریفین بسیار
از راه میسازند و خوب و بدش نمودن از راه راه رس خازر
ناشناک تا که سازیم لیکن چون شنیده می شود که او کس
قران پیش از جاوه علفندت و اخلاص بیرون آمده بود
خود بی ادبها کرده اند بخاطر حق جوی میسر که یکی از
فرزندان کامکار را بد اخلاصت نفس و عام که قطع
نظر آن که از شاه سینه و جماعت اخلاف و از قدر
خاندان نبوت تر و دست است ما از م است علی الحکم
که حقوق اسلاف سابقه در میان باشد و تا خاطر

ازین بگذر جمع شو و حضرت بجای تکبیر و ای حال که سلطان
روم محمود و جد و پدر بزرگوار خود را کافران کمین و کمان
نظر بر ضعف حال محمودی و آنای عراق انداخته و بنده
افواج فرستاده است و مسموع بشود که وای عراق
سلطان عیاقی محمدانی اعلی را ایچک بطلان یکتای عیاق
فرستاده بخاطر حسان میرسد که عثمان غریب بصوب
عراق و خراسان منقوط سازیم و اعلای اعلام
مرداو و امانت بر وجه ایم و احسن بایم و در آن حال
میکند و که چون این یکانگی و یکدیگی بان و الا و و با
سالهاست که دست و پدیر اسم خست و لو از مردم
از فرستادن مکتوب محبت اسلوت بعلت سب و است
پناه سجاوت در نگاه میر فریش اشکام سافره است
مخوام که چون نزد یک کفر انسان رسیده شود ان
والا و و مان نیز از این از راه دوستی و در آمد در آن
سرزمین سپهرش بزار کرامی شاه و مان سازند و بلند

بیت

مشهور در او نیز بوده کشانی چهره و بکافی که در دلداری که
سخنان خردوانی او نیز از برای بهمانی که در اول ما یاد کرده
است بسیار گفته شده و از این نیز در زمین و ضد هر کسی
در اول آن و از او در میان بر نواند آنرا به با شکر
اید خوشتر است و به جای که این سخن و در هر کس که خدا
پسرای خدا و اعم آمده زبان دراز کشاید و سخنان
دل نواز با هم بگویند و چون بسش و بدست از آن که در
خدای خواستش بر آوردن نام بلند و سر او از برای
مخودون بر سر نهایی دیگر است و دل جهان بجا آید و منتهی
که ایشان هم چنین بخواسته به با شکر که در هر یکی که خدا
شناسی و خدا اندیشی بیشتر است آن دیگری نیز پوری
و در لجه می او خواهد و در یکدیگر و یک روی او آفر و کند
نماید و حال که نسبت بکافی و اتفاق به عالمیان ظاهر
شده در باره آمد او و گشت اهل عراق و سر آسان بود
صلح بود آن حضرت و نگاه بعمل خواهد آمد و دیگر اینها

در این کتاب
بسیار است
و در هر یک
که در این
کتاب است
بسیار است
و در هر یک
که در این
کتاب است

توضیح

بار فرزند شاه خیمه ز او شسته اند سخن نیست که از اینجا
 که خور و سببها و خود پسند بیای او بود و بان هم گفته
 بی نیشینان عدد داشتند از از حیدر نانشا استکی
 باشد بود هر که ام از آنها این پایه بلخ می رساند از آن
 بی پروا آنها که از نزد یک ماکر و وجه از آن گستاخها که
 بان و الا او و دمان نمود هر چند از دوستی و خویشی که
 با دارنده چشم پوشیده شود او را چه باید ان بود که با
 او مانده پس آید چه چیز از بد اندیشه ها که به بدر کلان
 بی سرگوار خود نمود و هر چه باور رسیده از خدا رسیده با همان
 نانشا استکی این همه افتاد که با بود اکنون چون شاه
 شیخ مرزا از خواست ایشان پیدار شدند و از همه کمر است
 می هوشیار گشته با نانشا استکی رسیده است خیمه هر پایه
 نمودن و از کارهای او فراموشی کردن صبری در
 هم گذرد و او را از دوستی و خویشی ان و از ان نماند
 که از نیشانی او چشم پوشید و جهت شکر بی نهایت

۱۳
دو

و این حکام قوی بعد مودت افادت و حکمت شاه
زنده مشربان هوا خواهد نموده نثره ان کار اگاه حکم
همان که مخلص راست گفتار و مرد درست کردار
است و از راستی مداراست ملازم بسیار است
بود و در بی او را آنچه خوبه بخوبی کرده بود و چه بر سر
فرستاده ایم چون در ملازمت ما و از ان کسب
متحقق است که نه عیانت را بی واسطه دیگری بود
نه ضمن هم رساند اگر در مجلس است ایشان محض است
مرعی باشند که با ما کماله فرمایند بی واسطه خواهد بود
و این جهت بر سرش محفوظان شاه رضوان در نگاه است
خان انار الله برانه سنا و نماند نقیض است
جهان را که از اساطیر است که با او اهل این دنیا
مفسر کرده بودیم که بواسطه بعضی امور و حجرت او
و در بنو ابره فافت حکمت شاه مثلث را به فرستادیم نمود
از سوختن بخوبی عمل عمده اطوار خواهد بود

عقل
و نظر
و حس

تراجیح

مقتضی علیحدگی از سال نمودیم و چون آنکه مقتضای امر
نیاید و حتی ابواب عمل فرموده و تمواره از طریق طریق
از سال و سبیل و الخاف خوف سبک عایشه و از
و نشان کبوتران پیری پرواز و از و از اعلان حسب
عشق باز به مرغان شوق و حبش اده و کار از خود
کل کل شکفت اگر چه چرب نمودیم باز می بینی
اما در معنی یاد از مواجید از باب ذوق میدهد و معنی
اشغال صورتی باین مستی پرنده چون پرنده خورده
پرن باز می نگرد و چه پرنده بر چه راه از زمین و زمین
بال و چشم اسب باز می رسد که تمواره همین است
و میخامد خوشتر و شاد کام مساحتیه باشند
چون مسلمند بلفظ شاد کام اجتم است خط محبت و اسلام

ستایش و نیایش عزیز کبریای احدیت جل جلاله
و معجزات و معجزات است که اگر چه نقاط عقول و جدا اول

ما جنو و عد رکات و عساکر علوم فرا هم اسکر از عهد

یا سر
ارکان

سر فی ازان کما شایسته می خوانند بر احد اگر چه در زنده

تحقیق جمیع ذرات بکنون ناشی همه از زودی اند که

از زبان بی زبانی بر آمده نشسته بر زبان و نفس زبانی

پیدای نابیدای همه حقیقی را از زبان و سیرت زبان

دارند پس همان بهتر که گشت اندیشه از فکره جمال

صمدیت که جانمای باکان او بخشنه او ست کونیا

داشته در جبرائیل نفیوت گروه فدسی شکوه حضرت

انبیا و رسل علی نبیا و علیهم السلام و السلام در آمده

اول انبیا و صف حالات و ثانی انبیا عطا با و جمیع

انام را از سر نبوه صلوات و عطا بخت پشاه راز

عنا بخت و بخت او رده اند بر منابر بنیان

ادا نموده و شرح معالی احوال و مکارم اخلاق

طایفه مفید به اهل بیت که راز داران اسرار کبریا

و پاره کشتایان سر بر انبیا اند بران افشوده از زود

عابد

مکتوب

غزبت استند عام و حق نازد کبر و بیکر بپایده انصاف
ملاحظه می کند بر این که ارج این مظاهر کونی و الهی
و معانی این مجامع انفسی و اقلی را که مستلک در حقیقت
حق و وفائی در بقای مطلق اند ظل محامد که یا نیای

خداوندی و همچنین بر تو صفات علیای ایزدی
می آید نشان پس است که ازان و اعین نیز دست
باز و استه نگر از هر چه از مقاصد متعارفه ارباب دانش
و پیشش که بوجوب حکمت عملی انتظام سلسله امکانی بان
مشروط است در دیباچه اظهار نمند که پیرانه درین صورت

را اگر هم روان مسائل دین و سیرا دلان مناسبت نقیض
که از واحد اول ظهور و بطول بخشش نهاد و قدسی است
و البته اندک این دست او نیز با بر مقتضای حق

خاص میگردود امرت الله تعالی و تقدیرش که مشاهد و منقوش
نامر نامی که انی که بصورت یا و کار سلطان شده بود
اوسط ابایم بهار منظر اعتدال لیل و نهار امر از خلق

تقریباً
تقریباً
تقریباً

باطن که این است و باو طرب است و شوق و ریاضت و
و ما عر و زکار چیده بود که این کله است زینت
و اول الکبت رسان مشام که گمانی نیست و این و طرب
تسطیر ثما شیل خات و و داد و رفته باز کله طهور
شد و بود لغات در موقوفه خود جلوه آسمان و داد
قد الوافق و الوافق معنی چنان اقتضا میسر و که اینهمه
درین کتب که حکم و مشاغل عظیم و محاربات و قوم با
سداطمین میماند و درستان و اساطین این مریز و قوم
که مشا جان حد اول آسمانی چهار دانگ است فایده
التفاق اقتضای بود در کتب مدینه این سودا عظیم
با همه وسعت و وسعت که در میان چندین رایان خود
ترای و فخران روانان سپهر را ای انقضا هم با فخر
بود همواره هم سر و و بطر بود و با عتق توفیق خواطر
خالق الدعی کنند به بروی توفیق چنان آسمانی به بیکر اولیا
قاهره و راند از که بود و کوه تا اقصای و زبای بود

کتاب
لیکته

از طرف همه کشتان و کردن و از ان از فرمان پادشاه
زیر دست و در اهما و در بیان بدست و افغانان کوه کشی
و کوتاه بین و با و جان با و بجای با و بیه کزین و سایر قلعه ها
و زمین داران سام و استغلا و در ظل اطاعت و انقیاد
و راندند و در التمام صدور و انبساط قلوب طبقات
انام که ایستگاری کرده و دل شده و عیاشین توفیق یافتند
عینی آنچه در پیشگاه خیمه حق کزین می یافتند بهر وجه
پرنو ظهور داد و اکنون که صوبه بیخواب مستقر ریاست
منصوره شد اکنون خاطر حقیقت مناظر بود که یکی از طراز
و آنان بساط عزت روانه شود و درین اثنا همی چند
سایح نشد اعظم انما استخراص عموم رعایا و کافه سکنه
و ریاست و پس که کثیر از آبادی فیریه مستطاب و با سلسله بود
با وجود غایت استحكام و انسداد طرق و ارتقاء جمالی
و نیز که استخرا و فخر کرده و من خاک که عبور مواکب او هم
نپار از کتاب مصعب از انجا صاحب تواند بود و با سلسله

مورد
شده

غروه و توفیق است الهی و اسما و ابوار و اح ط
 حضرت ابی موسی سلام الله علیهم اجمعین باطنی عکس
 حکم و رعایت عاقله فرموده است و این را از آثار
 نیکویش جانک است منزل منزل من فرستد و
 در قلع احماد و قطعه اشخاریده طویل نموده و در قلع
 و نواحی طرف و مسالک مشکوئین در حدانکه آن و در این
 و ملکات در اندک فرصتی مفتوح گشت و عموماً رعایا از اوبه
 سولت استظلال نمودند و چون آن عزیز است ایام ابد
 ظهور نظر کسان خشن پسند است از عنایات خود و به
 بود و خود نیز در آن کل من رسیده است شکر جا او
 تا بلوستان گشت بیکر کرده از راه ولایت مکار و دوست
 برنده که زانیت و زانایت محمود عبور نموده حاصل و

عزیزین خیم
 سفر در عساکر اقبال و به افغانان سما
 طریق قطع کشته که در ولایت سواد و بجور راه و نیکو

به نهد

شکت در او متر و دان تو لکن بودند و تا دست بپوشان
 و دیگر محراب ایشان بهایم طسبوت نقی السید موت
 که خار راه مسافر آن ایوان بیشترند و نیز طایفه استوار
 رود او و اصل در توفیق کعبه از استنوح و اوقیه تا که در کعبه
 شاه علیس مکان از ارباب الدبر تا به عدم التسلط اول
 ایران و بهر حال آن دمار بود که نقصانی سجالی و قوی
 یافت درین نوا که ایلی تحسین بیام رسید معلوم شد
 که آن خلاصی اختلال روی در کیمی نهاد و بر اینه از
 استماع این جنه خاطر نگران روی باطلیمان او بود و
 در باطن حقیقت ناکسیر میر جنت که در بیوفت چمن
 پسیدن شایان امی مروت و قنوت نماز
 درین هنگام بنان شمس نظهور رسید که هر کوه کند
 و اندر او که مطلوب باشد بوقوع آید لیکن چون آفتاب
 در میان بود و میرزا بیان قند بار و روزم مست
 و مواضدت آن دو دمان عالی تکامل و نقی عدلی

طیبه سحر

۲۵
مهر

میرزا و در موافق حوائج و تمایلات که در شکل شطرنج عیاری بود
و وقت قطعا انبار کجی و یک کانی ظهور نماید و در هر
چهار بار فتح ما که در وطن صاحبان ناز و نفی است نوسن است
بمقدم میرزا میرزا غفور حواسی باطن بود که اولاً قلمه تا در
کسان خود انباریم و اگر میرزا یان نشاه دولت روزگار
دشمنه باشد و از ما برای سواف امام نادم کشته اعانت
و خدمت ان جانشین نقاوه طبعین و ظاهرین را منکریم
و بغورن افواج قاهره با ایشان شفق بود و هر گونه امداد
که مرکور بناظر آن قرة العین باشد یا او زندگیک چون مردان
ارمنستان این خاندان قدسی بودند بی انکاستفایان بود
فرستادن جوش مسفوره در نظر عوام کونا بهین منتزیه بود
ارتباط میرزا این اراده منصرف گشت درین اثنا که
میرزا و در سعادت نمود و صوبه ملتان که بخش میرزا
زاده از قن بار بود با و اختیاض یافت و منظره
میرزا اشمول عواطف و روابط شنده و والده و ابره کات

خود را اینچنانکه فرستاد و در غایت آمدن در این
آمدن او عیان کرد و در این وقت که از بود و هر کوی و هر
در معاضدت با سنانی خواهد نمود چون در این سلطنت
و کوشش مروت اتفاق مقدم بر اختلاف و صلح اصداغی
عیناً نیست حق طوبی مگر از بساوی انکشاف صحیح شوران
زمان نموده اختلاف مذکور و اقتراف مشارک منظور
نداشته و طبقات انام عباد الله در السرة و انتظام
اموال عموم خدایق کوشش نموده ایم و بهر کاست این
علیه که مقتضای طلبت عظمی است مگر بعد از مشایبه
و ملحق کشته و در غمنا که ممالک نجاست غنیمت عساکر و حلال
کشت مگر ز عازم سازم شده بود که نشناختن الوری عاقبه
بجاست ما وراء المشرق ملک موروثی است اتفاق نیست
تا هم ان بزاود و تصرف اولیا و دولت در اید و هم ما و
خاندان نبوت بطراز و در خواسته است ظهور باید درین نشانها
شکوه و نوافی الهیت بنه شوکت و ایالت عبد الله خان و الی

زبون حکایتهاست نسبت طرز بود که مذکور است سابق
و کما نسبت ازین باره یوسا طبت ایچجان کاروان
و عطاوه غیر سلسله صیاد و موسس بود او و فانی گشت چون
و جنگ وین با کسی که در میدان زد و بنا موسس که شرفست
عز او فطاس اعظم عقل برضانا سندیده و نامحیره است
خاطر ازین اندیشه باز آورده شد و غیره است انکه نمونه
از اروان انصوت ~~سازند~~ از ک اختلال ایران
و ایرانیاں که موج اطمینان تمام کرده شنوده میشوند
و قرار داد خاطر دولت کاسک ان صفوت نژاد
انکشاف سراج ملی باید مامول انکه خاطر مهر کزین مطالب
منقذ بر کور خط و مقصد دانشه و طریق این امر است
رام سولک دانشه خفایق احوال بوجی را ابلع نماید
و امروز که ایران زمین از دنیایان کار دیده عاقبت
بین بسیار کم شده ان تقاوه امیدار که نام را در انتظام
ملک و انقام احوال جمهور نام جهد بلین نباید نمونه و در

اصح

سیلوک

در اینست چنانچه و ما را اندیشی بکار باید هر دو به خود
ارباب نیستی و اکاذیب سخن اربابین را بشمار
نمود را مشورت نماید است و بر وی بی و افغان
نظر از راست افرازم طراوتان مورچه می و سزگان
بدرین است که نو و سازه ارباب است از این شهر باید
و در میان غنائی را به هر چه است و ای غلام
باید شد و در نقل آفرین و جدم بین بیان باید
تمام مردم با در ساری است و دو سخنان غایت
سازی و گنجان خود کام از ساطقت و زنده
تو تبار اجل نوشته اند و بسا دشمنان دوست
بناست که به دست نوشته در بدو است اساس دولت
و در هر امره نماید و سر ابر این مردم تو خود مودت
باید دانست و دولت استغفار این اشاقان را
است که حاضر و معاوی گردانید و طاعت خلافت را
کرد و قیام سزای ایزدی اندر نظر اشفاق مودت

در نظر

باید
باید

در باغی قلوب یک شش فرمود و در وقت عاصه الهی راستان جمع شد
 و محل دانشنده بسی بر جبهه متر حور و انطاشن همیشه سها صلح
 کفر آورده همواره اهل علمین مهالغ دولتت افرا ی بود باید
 دانشنده از د نو در سالی مختلف مشارکت متدیان را حوس
 در بعض نشود و بر ویش می نماید پس بر وقت همین تالای
 سلطان که ظلال جویب آن در وقت که این طرز یاد از کاست
 ندیده که در اد ارجهان افرین این گروه عالی را برای ابر نظام
 نشاء ظاهر و یکسانی جمهور عالم افریده است نه نظامیانی علم
 در موس شبان که نام نماند آدمی زا و در کار و خانه که دولت
 و نایب اوست نموده و دانش خط نیز نیز و در کار و دین و فقه
 که باقی و سند ام است چگونه سایل نماید پس حال بر طبعه از
 دو شش بیرون نیندیشد باقی است اوست در آن صورت
 خود هم در آن اناصاف مندر را جبر و نعت لالی که بر ترموز
 بود و از اختیار روشش خاص سهوی و خطای رفقه آت
 به چاره بهمان زمانت محل تر خیر و شفقت زبانی نورش
 و نیز نش و در آخری حوصد و این نام باید زد که بمباصره ان و
 صورت و معنی و فسحت عمود دولت پرده کاست و ارمایه

تبیحیت

رایج شد دولت از آنست که در اینجا کم و فرضی و استثنای قوت ^{فرضی}

در سنان باشند و دشمنان یا بجا نشوند و دشمنان دو

نشدند و ای مکر و فریب ^{و در پهلوس قول خود بر بند سنی}

نشدند استوار بنیان فرمان روائی است کحل و بر داری

را در صاحب دایمی خود کردند که اساس دولت باید این

در ضمن این منطوبت بر صمد و لبز مخفی نماید که اراده ^{جنان}

بود که یکی از مختصان حریم عزت را منطوبت ^{سنان}

شماره شده نشود و نا اوضاع ایران از قرار واقع آمده بعض

مقدس رساند درین کش در ولایت شمر جمعی از شور

یعنی طعنات و رزید ^{و عاجزیده یا معدودی از ملت}

رکاب سعادت عتصام و رشکار گاه بودیم که این خبر

و با شارت مله اقبال خود ^{ایطریق ایلتغزبان} ناجیت

روا شد خبرم بنور ایات منصور ^{در شماره بود}

که بها در آن نصرت منشی که بظهورت ^{همراه این}

طاعتی شد و بودند فایز یافته بر آن ^{در ابد رگه}

والا آوردند چون این ملک بحسام برکات ^{فدوم عالی}

این و اعان کشید سعادت فرموده ^{بدر الکلی}

جای

تصحیح

تعیین

قول اصلا

نزول اجمال شده درین تکام عالم سیستان و تهر و نواحی
که سر راه ایران است با شکر حضرت فرین از نجیبی
و سرکار بود و راه عراق مشرف بود و در آن روزی در توقف
افق و آفتون خاطر زبده امور عراق شرح یافت و دستوران
و نهج در سلک محاکم خود که در امد و میرزا باقی بند
حاکم بجایستان بوسی کشته ای یافت چون تقوی شریف
از آن شهر و فضاوت شده از لویج شبانی و ظاهر بود
آن ملک کتب گرفته در باز ما و رحمت فرمودیم در راه عراق
و خراسان نزد کتیر و ابمن نزار سابق پدید آمدن رانده
رحمت فرمودیم و مسالنه لاکرام محاکم معتمد و اللطیف
فرستادیم و جنبه در از مقدمات محبت اساس کلمات
خبرت اقباس زبان او تقویض یافته که در وحدت بر ای
خلوت ابلاغ نماید و نیز حقیقت احوال ایران از هزار
واقع فمبده معروفی دارد و برخی از نشوونما این دیار
نحوه احوال بنوا میرزا میرزا و جوانان این دو تنخواه را خانه
حمود داشته برخلاف ایام گذشته سلوک فرسوده و ارباب
رسول در سابل راه ملاقات روحانی و مجتهد معتمد

سازمان

۱۰۰

همواره در شعله های باغ شمشاد حق سبحانه و تعالی آن نقاره
 سازان اصطفی و ارتقا و خلاصه دو دمان اجتناب و عمل را
 از تکرار و رکاب پذیر زمان محفوظ و موصول و شمشاد
 غلبه میباید و شیدوار او را در ...
 ستمارش و افرین اجتهاد و ایمان ارادی
 را که در شکار عالم را بفرود آگهی مردم پذیر برای نور کرده است
 و این شرف را بحسن را ابلو امع داد و ذی فرمان روایان
 و الا شلوه اسود این گرامت فرمود این اگاهه دلان سید
 نجیب ابان نو اندی و در شمشاد بی همین بخشهای الهی
 شمشاد شیره وجود بنیالین **بدرگاه** و ادار بی بهمان گانند و
 بفریدی انور بشه و سنجیدگی کردار سیاسی کناری را
 استس نبند و سران کارهای شمشاد که جراع قدره
 افروخته باشد از آن دوستی و خیر سکالی بجا آورند بنابر
 حسد و دشت از آن نقاره عود و عطا و عطا و خانان خود
 و اعتقاد است که نظر بر وفور عنایت از روی کار و بار در این شمشاد
 من عتبه که ریاست و سلاطین روزگار و او زک نشینان
 زمان سلسله چندان منصف وقت و بیخبری شده همواره بار

و ...
 ...

رسن و رسایل مہجت برای خاطر مقصد نہ کردند کہ آن کو
اکلیل سعادت و سعادت خود خندین و روال بطاعت از ستم
گشا و چہرہ از ای خوب کردی شوون حضور گاہ کہ کلین
بہشتیہ ہمار کشم در میوزہ قصہ و لولیا در دست فہرہ
قرصت دست در دہ ہند راہ سنوینت ہند
کشورہ از بقا پس ہند و سنن کہ جامع ہفت رقم ہست
برجہ خواہش پشہ بی حجابہ ہند عا ہند و ہارار
بہشتیہ ک خود ہند جو بسیار ہفت مشدی را کہ ہند
دین ہنگام کہ عرسہ دلبہز کشمہ مورورہ ایات
جنان بمجامع اقدس رسا ہند نہ در ہند ہند
سعاوت ہند و ہوشمندی شاہ محمد ابراہیم
فرستادہ بودہ بیاعت مزہ عا طفت ضمیر کسان ہند
چون در ہولاجو ادت زدہ از ہجاز بدر گاہ مقدس آمد
نور ہند کردہ روا تہ فرمودیم ہا جلا بل مطارم ہند
عادل ہندین آن فرہ العین سلطنت کردہ ہند
جنان ہند گاہ باطن قدسی ہند ہند کہ یکی از ہند
مخلف ہند ہند را با ہند ہند ہند ہند

طہین

انجا

دیدم آن دو صد و بیست و دو سال احوال پیش بود بوقف اهل بیت و از
 آنجا که از آنجا احوال زمانیکه شمع فروز دیده و در وقت
 همواره بیرونی سوداخانه اقالیم بوده از آن گستره دانند فرام
 و استانی بخوانیم مدتی که خطه منقح در میان نیت
 این از اوضاع آن ماهیت معلوم شده باشد بقصص شرم
 زنده کلک اختصاص که دانند که فرمان فرمای کیست و ما که
 او برش دل در دوروشن با سپانی و معدلت بی روی رحمت
 و از داناتان حکمت اندوز تحفه کار و حدیث جوان نفس
 که امروز در آن ولایت سزم اقا کرم دارم چه کسی است و چه
 کیس اند و از ناده کاران همسر و آرزو صنعتها می غریبش
 که در غازه شهرت بر روی دارم و در وقت که بر منی از سخنان
 دلاویز زبانی تیر گذارش نماید معتمد الخواص ابراهیم را و بنام
 وقتها با که از یازگان جهان نور و است و با این حدیث
 بازگشت دار و او را ده سپه خطا میکند زباده چه نوبت است

الحمد لله فی و اسلام علی سید المرسلین و اهل بیته الطهاره
 و صلواتی سماوی معشره فد الحنا و جود همگی توحید علی

لا قدر من مصروف ما انت لطلبه اليك لنام از خواص عواد و كافيه بر
وساير عايدانك ايج به ايج حضرت منزه از حلت و نكوه منزه
اطال و منشرح البيان بوده در ادای مراسم عبادت و نوازم
طاعت موافقت شما چنگ بواجب من الوجوه دست تسلط و
انوار و زكاريات خلق المشغول به بر عجزه و فقره زكرد
بقدر مشهور بوسيله جمعا از موايد نعم و اقره كه ايج است
لغزل مفوض باشده محفوظه مندر از پند سياگان
آن خيرا ايجاد و متوطنان آن حسن ابقاء على الخصوص زوره
و محل متسبان خلاصه آن موقوف سندس كه در روز جنود ملايك و نهار
مقصود مفلو و صدر نشينان ~~مجلسه~~ متساوي فيها على الارض
است مشمول نبوض و عواطف بشه نهار و اقرار یافته
بهر سال كمي از علايق آن در كاه خلايق پناه كه نيز به طرح
مصنف لوده بشه مير حاج ساخته باورارات و انعامات
از نفوذ و اجناس بقدر تفاوت درجات و مراتب طبقات
باشم بول در سنده بز و نماين و تسمايه بعيني نكند
قدم ارجاده اطاعت برون نهاده طريق اعني مجوده بود
و باعث افزون خاطر خلق الله شده بنا بر آن بجهت دفع و رفع

نوعه

عجل

فتم با غیبه و تخلص عمده از کفایت اثر او متوجه صواب ممالک می باشد
تنگ شده بودیم تا شایسته است الهی و بتوفیق آن تراسی با عساکر سپاه
واقعی در شمار تا کابل سپه واقع شد و روزی چند کابل محکم سر آمد
جلال نشانی از حمد الهی که تادیب و تنبیه مخالفان با حسن طرف کرده
و بر کسی بر جا که بخت باطن و قبیح سر بر خود خیال فتنه کرده بود و شکوه
بکرم عدم رفت مجرب و ایمن قضای مرام ذاتیه و مرگ اسم حمله عفو در ام
محمد حکیم فرزند انموده کابل را با او عنایت فرمودیم بشرط
چهار اسم فرزند عزیزی جمیده نماید و در نزدیک احوال عباد الهی
تنبات حد و جهد کجا آورد و از آنجا مراجعت فرموده در احوال
اعلیه استقرار ایات ظفر ایات شد بواسطه کعبه و شکر
این طایفه با غیبه در سال مذکور از ارسال خیرات خیرات خیرات
و داد امید که من بعد قضای ایمنی نشود و دیگر مصیبت عیبی
و محذور الملک و حکیم الملک حیدر اسوای میبشینی که در طومار فرمود
شده بود و در کشف فانی اعظام و قضاات کرام و بعضی مصیبت
فرستاده شد و دیگر بی مشاوت احدی بالسر و اللسان استنداید
که تفصیل این بدنی بلیغی که بحث را الینم رسانید پسندیدند
و قضاات رسانیدند که ملاحظه نموده شود و چون حکم شده

اراد

که بعضی از اشیا و غیره گفته که در نظر آید بر مبدع و فی الجمله بعضی
طباع معهود در ابرق آن کرده ابتیاع خوانند نمودن بر آن ^{لغزش}

آن صلیح واقعه شده بود دیگر حدیثی بمس مع علیه السلام
که بعضی اشیا را فجار به نسبت فضائل نام گنات التماس ^{بعضی}

چیز و نهی شریک میقتضی بعضی و عداوت و خصومتی کرده در
آید او ایات مشا را الهیه شده بود هر دو در آن استخوان کور ^{مستحق}

بودند که در رستاله که بنام اجمی ماموشی ساخته و ستاده بود
بعضی استخوان که موافق شریعت است و مطابقت ملتای بر سر بوده
مستخرج بود یعنی باشد که آن محض اقباز و بدن و عین است

و طغیان بود لغوی بالاسم مشهور القسوم ^{اصلاً و قطعاً}
از مشا را الهیه و حرفی که مخالف متعقول و معقول بوده
بسیار شرف او پس شریک و از آن باز که بعضی بوسیله
مشده بغير از صلاح و تقوی و این با شریعت ^{اصلاً و قطعاً}

مستحق ^{اصلاً و قطعاً}
بسیار از این معلوم خاطر اقدس نشده باید که آن شریک
فجره و حده مرده را جنب و ناید نماید و مشا را الهیه را از مش
خطا و ستم اهل فتنه و فساد بجات بخشند و عوارز بعضی ^{اصلاً و قطعاً}
که این افزاین صریح که هیچ آید در میان الضرفق نماید ^{اصلاً و قطعاً}

در آرزای این مردم بستانو باید که امثال این نوع مردم را از این
 در این مملکت بفرستد و در راه نرسد و خاطر از ترقی منوجه این نظام
 احوال شود و مال خود داشته در آن بفاع و خبر باد و عیب
 اشتغال نموده تا هنگام ملاقات حقایق احوال و سوانح این نام
 را می نوشته باشند که بر این مملکت مزید توجه عالی خواهد بود و اگر

سپاس سقیاس را بارگاه باد شاه حقیقی که مملکتش مصرت
 صدمه زوار و مصلحتش مامون از لطف انتقال و قضای مد

تاج زمین و آسمان کوشه است از اقطاع ابداع او و
 لامکان قطعه است از جهان اخراج او مدبری که در نظام

عادل و نظام منی ازوم بسیاری عقل باو باشد اول عدالت
 و پای مردمی عدل شیرداران نصف اندیشه منوط و منوط

شخصه مقدری که بر این مملکت و ضابطه مودت طنطنه است
 و التیام و دبدبه از مزاج و استناس در افراد کائنات و انواع

ملکونات انداخته و در وجود مجرب و دگر در آرزو طبعه معاشره
 و در سلک سالکان اصحاب ترقی و با دو بان اصحاب سبیل اند

محمود و خصوصاً و بعد بر این باب بسیار که تحقیق از انوار و

و منجلی از اشوکت و درایت از محقق و مخفیست که درین
عالم ناسیوت که مراتب عالم مایهوت است پنج جنسی بر مرتب ناسیوت
تجلی و بیع امری چون مبودت لایق تجرید اصلاح عالم و عالمیان
و نظام کون را بر تود و بوالقوت تبادله اند و درین که افس
بروز و محبت بر تو انوار و جهان جان و عالم از روح عالم است که
باز در فکیف و قستی که نور سلاطین که اصلاح این عالم است اصلاح عالم
و عالمیان است محقق شود و عقلی بر اتمکلی است عالمی است
بان مصروفست که روابطی بود و در او و ضوابط است طوا
سیان خیال که موکد و مشید باشد سمار بطایفه علیه ملک که بخیر
عبایات الهی شرف اختصاص دارند خصوصاً با ان سلطنت
خلافت فیما بین و تجلیات معنوی محی مرگم رسول
عن التعریف و التوصیف که ان فوق نسبت بواسطت
بنیاد علی محقق است رعایت حقوق جواری و محبت بان
عمده سلاطین نامدار محقق و موکد و از ان شرف مفقعات
بجای و آملل موجبات مبودت روحانی توهمی صورتی
و نمایندگی است چون بواسطه مواضع عظمی و بواجب
از حراز پشاه بر جسمانی در پرده انوقف میماند امری که
عالم که درین

که خاف آن ترف نندش در سال اسل و سایل و در بیشتر روز

منشیج بند و سوانح احوال و لطایف اطلالیه ترفین مسین و منشیج
در بر ضمیر عز و انج خواهد بود که با اتفاق جمیع ارباب طلب و تجار و صاحب

دین و دول شاه تمکین دین و دنیوی و عالم صوری و معنوی
مشترک و معین و مدلل و مطهر است که نشا صوری و دنیوی

در برابر نشا و معنوی رخ روی چه قدر زلف و عفتی روزگار
و کبرای هر ایار در تکمیل این حالت فایده چه قدر در عین سبیل

و در واهی جز بنده با قدم میرسانند و ضامن اعمی روزیده اونی
را در استحصالی مفاصله صور به بچاطایق صرفی سازند و

در مستلذات سریع الزوال و مشتهیات قریب الا منتقال
چگونه مضمحل و مستهک اند الله تعالی ما را بمحض عنایت ازلی و

هدایت لم بزلی خود با جنبین مشاغل و عوارض کوری الیط و علی
ظاهری در طلب خود اگر دست فرموده با ایله ممالک جنبین سلطین

عالمی مقدار را در حوزه تصرف ما در آورده و مقتضای عقل
مورن نظام و النام این ممالک بر نیمی که جمیع رعایا و کافه برابرا

عوده بمرف الخا و منشرح البیال باشند سبی با پهن خود و توجه برین باید
داشت اما طید الله که استرضای الهی و شوق ما هو الحق

در این نظر است که اینرا قائم مقام محال

است

فنا... عیاض... محاسن... انشا... عیاض... محاسن... انشا...

عطار و فغانچه همه در دست و چو نرگش از زبان بی زور
سیر رنجم نقدی ایله بر کز طریق ابا و اجداد و اقا و معارف
شاهده بنیادنی از کمال در دلائل و براین نایب آن کس
در اهل آن نشوونما یافته اختیار میکنند و از شرف تحقیق
غایبی ای و عقلمت محروم زمانه پیمان در اوقات طبع
سید ادیان صحبت و شسته از کلمات نغیب و معاصد عالی
سقف و ستقص می نویسم چون تباین السنه و لغات
در میان است لایق اکثر بارها اینطور گویم این مطالب
عالیه را بر حسن عبادت خاطر نشان کند سرور سازد
سبع بهایون رسیده کتب سماوی مثل تورات و انجیل و
زبور زبان عربی و فارسی در آورده اند اگر آن کتب
یا بر آن که نفع عام و فایده آن نام باشد و در آن ولایت
پند و سنند در مولا جهت ناکید رسم و دود و شنبلیله
لحا و سبادت ما فضایل کتب صادق المعصده و دلائل
سید مظفر را که بجزید النفات و عنایت مرفوز و مخصوص
بوده و شناسیم سخن چند بالمشافه خواهد گفت عباد
نمانند و همواره ابواب حکایات و مراسم را معصوم

عقلمت محروم
عقلمت محروم
عقلمت محروم

خورد در بر سر زنده
زنده با همه در اول اقبال
سعدتمند و حق شناس
الرشاد و انان
و اطوعه زاده از اول
سید شاهی در زمان
نور و نگاهش و سلام
برون نبرد
خود را می یافه زمانه

تو در نگاهش و سلام
شکر از تو جهان آرا که بپوش
عسیر و دلگشایی کسیر
دولت فایده بخزای خود رسیدند و آن کاشان
بهار از حسن و وفا شک لایقند و وفادار باک
بزرگو پیوستند آن نگاه دل آتری بقدری غیب
توانندی پرو که حضرت داد از جهان بخش خود افزان
چگونه در جهت های بزرگ و لطیفی شکر است که در جود و در کار
در نیاید بجا معناست فرموده او نجد و آنچه از جلال غنا
الهی و جبر ایل عطا بای نامشایی که در حق بپوشن سبب
توانست در نگاه الهی ظهور آید شکر آن بگذریم زمان
گفته آید که شرح شکر از آن در وسعت آید دل بجز درگاه
جنس باشد آن کی از بسیار آن در وقت که کجا کتی لیس در
شد لیکن سست سجیده و رو شبست پسندیده
انرا بقدر که بزرگان هم از آن کی از عطا بای الهی برای مخلصان در نگاه
و هو اخوانان دولت خواهد میگویند ~~چون~~ و با بزرگان

مواهب الاله كانه و نانا چراغی در راه تاریک سرگردانان
با دیده ضلالت بفرخندگانه شاه راه عقیدت و اخلاص
فرستاده از انبیا و اولاد ائمه و از بهر شاه امر و رای سستی و
که عین شسته او بر ساق و طعنان یاد و باران بود و بر نای
کهن سالان ولایت بر لبه است این سه باران درین
مرد و نشان میدادند محض الفسای ربانی و الهام بر
حزیم کشمیر بخاطر جهان کثافت داده نهضت و مسودم یاد
بود انکه جمع اولیا و دولت را مرضی میبود و اینها که بجز این
اختصاص داشته رخصت سخن کردند در بارگاه اعلی خا
پاداشتن بر کوشی که سخن میرابان فراج و ان بعضی
سسته نامی می بود و فردانی با راک بعضی برسانند
چون رهنمای این کار شکر و بزرگ جهان در رای بود
قبول سقا و بیایند کور توجه و مسودم و از بدو معجزه
روز دولت افزور که ربات اقبال از لاهور نهضت و مسودم
در همان نای کل بخت گشته مراد انکار یاد کار فر
پیرزا یوسف خان آبه بعضی از او باش کشمیر اتفاق نموده
بجی و در راه رفتن و فساد شده از غریب میاید که در روز

بهمان کشتی نشسته از دریا، لاهور عبور فرمودیم ما غیبی
 بر زبان گوید بار داد که از بارفتگان مجاری معلمانا که بی
 پرسیدیم این بیت از دست و در حق کدام کل می معترف
 شده است کلاه خروبی و تاج شاهی به کل می رسد
 حاشا و کلاه ایات اقصا حیدر من رفتن بود که خطعیان
 کل سرگشته بمب مع علیه رسید و نشسته که مشیت از
 درین بر آمدن انت که نر ای آن بد کرد و داد و شکر بی
 بجای آورد درین کار ای تمام رفت مخلصان را با به اخص
 اتو و دگر ایان بی اخص مخلص پیدا آمد و از امور عظیم
 در آن هنگام که خبر شورش کشمیر و بی راه روی
 آن بی دولتان محذول المعاقبت سید ابن و بیجون بر
 ما آورده اورا از پیمان لشکر و جمعی وقت بجا فتنه بکنیم
 خوانند و نشسته و غریب سوره ترانکه فرمودیم که ظهور این
 توفیق داشته در بر آمدن نیز نورانی سهیل سمانی
 خواهد بود این بیت بزبان مقدس آمد و ولد الزنا
 حاسد منم انکه طالع من، والد الزنا کشتی آمد جو ستره
 یکانی مگر فرمودیم همس که سهیل کانی ظهور نماید آن

تعام

کم از آن در این مجلس داده خواهد شد ماه را و چون اولین است
در اصل خطای زفته است که چنین نامش است
سر هر شهر و روز یک بار در این شماره از قبیل ایسی افغانان
اخصاص اندیش کن در سلسله لغات خستند لادند و در
آن مخدول بر از برای کار که سر کل بیاموزد و بخواند
و در عطیسات الهی آنکه جناب زبان صلوات داده بودیم که
رزانان رفسا و تابکوی عدم رفتن از کلمه از دو ماه و زیاد
از چهل روز نخواهد شد و چون اهل محاسبه حساب
کردند پنجاه و یک روز صدت فتنه او گشت سه در روز
امر داد ماه الهی مانده بنویسند نویسی منوره بهرستان خوان
و کا پس بخاطر الهام بر در جناب میر که بعد از فراغ
نویسند سی و هفت روز از آغاز سپرد و لای او بود
شنبه سی و یکم شهر پور زمان فرورفتن او بود و پیشی
است چون که شمس تقریبات دولت است آغاز است
رستمان بود و فریب یکماه برای اسودی رعایای آن دیار
نوقف واقع شد درین اثنا بر زبان الهام ترجمان میکند
که به خوش باشد که در هنگام نهفتن بجانب است

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

عسا که کردون مانر از بھلی مڈر و دوران وقت رفیق
تا پختہ نیان کہ داخل معکرا فبال اند و بار بدر رفتہ
مانر محفوظ و نسور کردند و ہم کسی از کثرت رود
بان گرم نسیر آن نزد بکثرت بھلی جایی کہ ہم
روی کثیر دارد و بوجہ این ہم نیازم لطف پروردگار
خود را کہ جب کو بہا غنی میسند یہ ان برمان را مابود
بعد از یکماہ ازین سنجہ از بھلی کہ سنہ بودیم کہ در اسناد
راہ برفیاری بدن گرفت و در از وز سہ وقوع برف بر سر
وسرہ بنیابی اہل عنایت مہر اسم سپاس الہی را
جلوت ادا نمودم کہ بعد از مہور و جہین انصاف الہی
ببرقہ اقبال انزدی نور و ہم دی ما الہی بلا مہور نزول احوال
واقع شد چون مہات اینچہ و بعنائت الہی با انجام یافتہ
نجی طرفدس خبان مہر کہ چون کافہ خلافت ہندوستان
کہ خورہ و دیدار نور بخش ما بودند مدتیست کہ محروم اند
برای خورستی انہا بشہ از نور و زلم افرور کہ دو ماہ
و چیزی تکافہ بچھو فیق انزدی منوجہ ہندوستان بنوم و کاہی
الہام برور خبان مہر کہ بعد از فراغ چشم نوروی

اندر

انتزاعه محملک است
بکس لشکری بجز همه ظهور آید باید که
شکر است این مهر ایستگاری آوردن سر بر این خاطر
کرد و دست بر دست

اعضا و ملاقات فرمان بر دی دعا و سلامت
بیشتر این فرض خاتم سره و ایستگاری آب کوبه شست
و جانساری سینه سلول بوی شامشها بی روح مصقول
نور و شمع کاپی طراز استنسیه ایست و جمال گوهر
دولت و اقبال مژگان اسرار خدیجه الهی مجمع اطوار منور او این
به هوا خنوبی مقدمه لطیف معاد کجاست تانی تقویمه العیش
کام بخش و کامرانی مولود وحدت سرای حضور محرم خاص خالص
سر بر سر و رفیق دار الملک طریف دانای حریف رحمت
المعمور و کشای خلف الصدق اعظم و اعانی و واسطه العقد
مفاخر و معالی مطرح انظار عنایت مورد انظار قدسی
قدوه خوانین بلند مکان عمده مریدان سعادت نشان
بار و قادار و فرزند بر خور دار مبارک الدین خان خانان سالار
شیراز و الف عواطف سلطانی و نور جزایل مراسم حسابی
غزل و نغمه و سوز سینه را یافته بدان ذکر درین بنام حکیم

و نشاید و ایام جنت و اینست بلکه سبب خوبی معاشرت
و ابوابی گشاده از طرف تو بر فتح و نصرت بکنش اهام
هر سید بخت نفع در شرم نمی بشکر فروزی اثر که بخت نسیرت
سوادید بجزور فحش شده بود رسید با وجود آنکه تمام دولت
سنگور در حوزة تصرف در آمد بود اما غنیمت ملائمت که در خیال
جبال مختلف و منواری بودند و روسی گری ملاحظه حرم بود
مغفرت میکنند و الزام آن محمد و آل را بقتل نبی سائند سوت
سنته توتسی مشهور چون امری از رده غیب ظاهر شد بی بود
زعام احتیاط از دست و انانان لشکر رفته در شعاب صحاب
بی وقت که ان بار روان می شوند و تو نیز از نظام می افتند
و اطراف کفیل تا غایت اندیشان بقدر دست درازی
میکند و مردم سراسیمه شده راه را از دست داده جمعی
از کوه می افتند درین سلسله در میان راز زبده مه
دم ز محب فطرت عالی عنوان نشان بی معنای لغاوه
مقربان درگاه خلاصه ملازمتان هواه خواه انجن ارایی حرم با
یا یک بین و و قالیق اکاهی همدم و لکشی مجاز خاس موم
صلوت سرای و فوا و اخلاص رنگ امیز موز عشق و نیت خل

سبحان الله الذي خلوص صدق وعصمت طالب على قراره حقيقه
طلبی وحق موی عاشق الموار حق کداری وحق کوی نقشبند
معنی افرینی نامت پید بساطه همزبانی بر نشانی سوره یاس
سلطانی رمز شناس عالم مزاج دان کرده کنایه خاطر شکل
بسه صبغی نامی ضمیر مال بر سر حلقه دایره کند سازان
سرد فتر انجمن سخن پردازان جلیس بحکم بس خاوند قدس
مسبب دانشور را چه بر سر که نمود را در محبت ما در باغتمه بود و پیش
از فدا شدن در راه اخلاص ما فدا ساختن با وجود تعلق
کمالی تعلق دوست با گرفتاری ظاهری سر در قلم
بی نگاشت ناله آن ارباب جهان فانی و خاکدان علمای ربانی
اقامت بر بست و قالی عینی بود در هم شکست و سکون برای
که همه را ناکزیر است خنیا نمود و جلیبا خفا و نقاب عدم مخفی
و محجب کردید ازین واقعه جان قوسی و صادره انزوه
افزای عیش محفل سپهر مشاکل منعش و مکدر شد
دریا مفاطر غبار الوده کردید اگر چه معراج کرم روان شاه
راه وفاد و فاق آنست که در کار قبده گاه خود جان تنار
سوی پارس پاری ناپسند لیکن چشم داشت آن بود که

کشیدنی اگر چه بمشقه خیال آن مسافر راه عدم در پند
نظر والا حاضر است بدال مع شش با آن مجاور عاقل عدم عطف
اندس ظاهرا از شش کالیبر خانی زینت شش
در صورتی بی معلوم که در نظر دو بین و نیزه سفتی است
نکات و نتایج بود و نظر به اینست اقتضای بر کسب
عین و هوای سبب از جدا یا نظری آن عدم المثار
انار نام و حکم در شش سن باطن راه یافته که بسیار
در عین حال کوتاه است و اشارت نیز در کوی با عذر
خواه لیکن بدیده سر برت و با صره بصیرت مشهور است
از کتم عدم بوجود می آید و از بهار وجود باز لعدم می رود و باز
مشکل نظام کما است خوشیدن به از سر و شیدن است
و ارا میسران به از خوشیدن و زین صورت بعین از نقد
بعضی الی و شام بقدر از بی مسکنی تویم و همی مستقیم
نیست باید که آن رکن السلطت به راه مصیبتش
گفته از راه خود گذشت با راه الی سازد و بقسم انتقال
نقص و مریات و احتیاج نماید و طی بی قدر حق شناسی و ذکر
حق جوئی باشد خود میراند که جسمی که از قید تقلید بجای

سرسر زان حقیق بیامی بند در هر زمانی که باب و غیر الوجود در نزد من
اند بادی و ظایف شکر این عطیة عظمی که در منتر عیب محقق
پهوه و افی دار و در نشان نموده وجود پهلوی خود ما را غنیمت
شمارد و خیال کند که در آن زمان که آن منتر و فایده فتنه
رفاعت ازین سر ای غنیمت برسد آن یار و فرزند
محرمان را از بوده است و او را در آن وقت از حلال غنیمت
الهی مبراستم الحال خود ملاحظه نماید که غنیمت بودن او در
در چه خواهد بود حق سبحانه و تعالی او را در سایه دولت خود
عابر خود اگرداناد و ما را ابر تارک سعادت او مکامکار و بالخلد
بعذر استوح این نمایه غریبه بجهت تدارک و تلافی عمده الملک
نودر صل را با جنود و فواج کبر الی یانک و فود تعین فرمودم و
مشاهده از روی گماند بر و نهور در اندک فرصتی تنبیه حال
نموده آن ملک را در حوزه تنبیه در آورده و المنته که خط
از همام اخلد و بالخل فارغ شد الت الله تعالی درین تنبیه
دار الطرافت العالیه مجسم مرادفات اقبال خواهد شد درین
که خاطر انترف مستوزع کشید که عود شد آن را کی السلطنت
رسید و چون از مطاوی آن شمایم ارادت و صفایح

و انقاد

وزیر فنون کنان نام عبودیت و وفاداری با ائمه اطهار و اولاد
غیر الهی است. بطوریکه بنام شیخ و این بنام آورده است. متصل
بود به توضیح نوشت و نام بنام فخر بنام در آن سید
دور دانش و کمال شجاعت او منقرب است از خاطر در صورت
بزرگ بطوری که نوشته است. بنام آورده است که این بنام
با شرح و وقایع تمام فیضان و تقاضای آن است. خود بنظر
قدس گذرانند و از روی مریوز خاطر او بر آید و آنکه در باب
سعدقا و جرایم که با رو بسند عالی فرمان حنا نشان بنام
او و حکایت شاه خان و بنام بطور مسوئی نوشته بودید
ملقب منقعی که دید و منقعی عالی مطابقت است. در آن
و بعضی که میانی که بخت کنکار عین خواهد نمود و فرخنده
و صلاح وقت خواهد بود که در باب فرمان امین خان و جام
کنکار خیال نموده است که خود با می آمدند اولی و اولی
به حال آنچه مقتضای حال بنام عمل آورده است که در باب فرمان
فیضان اعتمادی انتقام نموده بود تب مع قبول سید و آنکه
در وادی خندان شیخ ابراهیم بصوبه کجرات مایه دولت
اقبال در برابر اطلاق عالی به نزول اجلال داریم بخت مین

در باب فرمان امین خان و جام
کنکار خیال نموده است که خود با می آمدند اولی و اولی
به حال آنچه مقتضای حال بنام عمل آورده است که در باب فرمان
فیضان اعتمادی انتقام نموده بود تب مع قبول سید و آنکه
در وادی خندان شیخ ابراهیم بصوبه کجرات مایه دولت
اقبال در برابر اطلاق عالی به نزول اجلال داریم بخت مین

در آن آن حوایی با و بوی شود و از رفتن او ~~بسیار~~
 فایزه که این خدمات را معطل توان ماند ~~بسیار~~ که از روزها
 خود نوشته بودند بر که آن ایمن و اطاعت متوجه فتح و کس شود
 این نامه گنجی نگاه دارد یا بلا زنت و سست نسبت او و فرزند
 او درین دو دو حال معلوم میباشند اما سست است که خدمات
 مشرف باشند یکدیگر از پیش نظر دور مانند بی نقص خاطر
 آن میخواستند که او و فرزندان او همیشه در پیش باشند و کوشش
 بر جبار نهفت ربات اخراج آيات دشمنه باشد که اگر در
 روی معبودت مستقر بر خلاف واقع شود حسن شقیق
 است که فرزندان را بخدمت دستند و اگر معلوم شود که خدمت
 گاه بسید شکاری میخواستند و نیز بعد است در میان
 در بطرات و در هر جا که خاطر جمع تواند است در آنجا نگاه
 شود خدمات شود ~~بسیار~~
 حاکم بشیران عواطف شایسته و وقور
 محمد مراحم که ایی مشی و ممتاز بوده بداند در این هنگام آغاز
 فرضه انجام که او از خودت و او این مهارت در زمان
 اعتماد بس و بهار خاطر قضی مانند امور و ملوف ~~بسیار~~

در آن آن حوایی با و بوی شود و از رفتن او ~~بسیار~~
 فایزه که این خدمات را معطل توان ماند ~~بسیار~~ که از روزها
 خود نوشته بودند بر که آن ایمن و اطاعت متوجه فتح و کس شود
 این نامه گنجی نگاه دارد یا بلا زنت و سست نسبت او و فرزند
 او درین دو دو حال معلوم میباشند اما سست است که خدمات
 مشرف باشند یکدیگر از پیش نظر دور مانند بی نقص خاطر
 آن میخواستند که او و فرزندان او همیشه در پیش باشند و کوشش
 بر جبار نهفت ربات اخراج آيات دشمنه باشد که اگر در
 روی معبودت مستقر بر خلاف واقع شود حسن شقیق
 است که فرزندان را بخدمت دستند و اگر معلوم شود که خدمت
 گاه بسید شکاری میخواستند و نیز بعد است در میان
 در بطرات و در هر جا که خاطر جمع تواند است در آنجا نگاه
 شود خدمات شود ~~بسیار~~
 حاکم بشیران عواطف شایسته و وقور
 محمد مراحم که ایی مشی و ممتاز بوده بداند در این هنگام آغاز
 فرضه انجام که او از خودت و او این مهارت در زمان
 اعتماد بس و بهار خاطر قضی مانند امور و ملوف ~~بسیار~~

در آن آن حوایی با و بوی شود و از رفتن او ~~بسیار~~

و مصدر انواع لطائف لطائف انرا زه می باید نظر اوست و ترا جنت
است جو باستر ای رسیده و شایسته است از بر استون نشود
نیکی میسوزد نوروزی طنطنه عالم آری و جهان افروز
در بند و وار اندر خند افغان است با نفس بر لب مزاج
بموا کشفه جنت صبا جانها بر رسیده رسد شبان
شوق آمده طراوت بود نازکی بخش دلها در زینت
شده باد بیماری روح نیا ~~در~~ قلوب و باوی عالم
و کل دمیده آبرو آری پای نور رسیده کان لشکر
را از کبر در آشتی شود داده صدای آب نزار معنی
بگوشش هموشش بنمایان دریا اول رسانیده آسمان نزار
باز میثال الطار رحمت و آثار تربیت بید بافته ابالی
عمومی با همات سفلی انشقاق و نظام نزاره رفته جسم
اراضی را با حرام سماوی ارتباط و انبم جدید بر بند
بهر از نقش فریبده میکند ابداع قوای
نامه در کارخانه کنون در زبان سبزه نورس بصومعه
داران حلقه زرق و دریا بزبان حال مطاب می نرسد
که نه زاهد شگفت کلی نور مرد تور شد باد و زمان

نویای افترده هنوز از آنک افترده است که در سینه بود و در سینه
بگوشید که افترده هنوز است که در سینه است و در سینه
ز او در لغت و عنایان وقت این ترانه موزون بر
داد که خورشید که فیضش کل مقصود و هدایت از شاخ طرب
میوه میوه دهد در میوه آنکه که کن که چون اغضایش حلوان
تر از آنش بود و در میوه بود و محوس از باب دانش
میش است که درین وقت که هنگام رسیدن نبر اعظم
بنقط اعتدال ربیعی مقدس عالم بالا را باغبانرا آلوده
کال خط خاک ص قدر نظر رفت و مرخص زاده میگرد
متفرعان در کاه صمدیت که دام سجده نیاز که در آدای
شکر این مو اهب کون قبول افتد و کلام سبج خضوع
که در موقوف که بر این صغیر رسد نه تنها سجده بر
دمیدم باؤ که هر صویر نم در سجده خم باد و چون در حسین
نخوش و روز کار آسوده و دلکش که دماغ عالمان از
روای عدالت خسروانه معط و مشام جهات عالی از فوای
عدالت بادش باز معجز است و اسباب خرمی اماده و
الوای سخی بروی دولت تا ک ناده زمانه هر دم مزده سخی

دار

بگوشت بشکفت خوشایا بسد و سپهر از روی مهر
 نوبه لفظی بمسامع جهانیا می افکند ای بسطنت
 شاه سلیمان خان بدر کاه و آسمان جاه رسد و گام
 لغایبش دایه اضا ف کفث بنظر انشرف کنه را خرد و ارسال
 لغوی ای کبوتران دیوان بیکی و شل و نتراد کبوتران
 سلطان حسین میرزائی را در نیمه سبب ای کبوتر
 بلجهتی خسته و الحاق که مشایده کبوتران پری پرواز
 و آمدن چو آنان عشق باز باعث مهرت شایه انشرف
 خصوصاً جیب هر جیل عشق بازان عا در الهه است ای کبوتر
 و فتره هر پروازان و هر است عشق باز است که شایه از آنکه
 بیضمه با سقیمه پوئند و در می باید که این کبوتر چند خرج
 زد و قبل از آنکه مری طبیعت روح حیوانی در بعضی مدد
 روزان در قالب کبوتر ورار و میداند که تروارشش ناکجا
 جای تنوسه است در تنزیح کبوتر و افلاطونی است در ادراک
 بنزد و نسیبهای شاخ در شاخ کبوتران را در پیشتر آزان
 میداند که لقب خان ایسا طبعی ایضا نام ایضا علی او را
 جنبه نسیب ان کرد که در فن خود بوعلی است عبد الله خان از

این کبوتران
 در بعضی مدد
 در بعضی مدد
 در بعضی مدد

این کبوتران
 در بعضی مدد

لا بد جام و اجوده طنبونه با کلبه کبوتران در لوانه کبوتران
 مصحوب فرغش و سناوه معلوم نیست که در حوا و الزهر
 کبوتران مائده باشند و بعد بسلامت رسیدند تعریف و وصف
 آنها از آن دور تر است که چهار خیمه در هوای آن بال و بال
 و طاوس نگاری زیان در فضای آن بگیوه در آید هر پری
 سکر بگیوه و ناز در است چمنها شوف در پرواز کرم
 خوبه مغرب نمایان دور برین همه عقل دانان در وقت
 آسمان و زمین دانه جینان خوشه بر دین همه کرم ملت پرواز
 از فلک کوی برده در بازی اطق نامرغان اولی لاجنه از آه
 عرش در طرائد مثل این کبوتران از کبوتر خانه هیچ عشق بازی
 نه برده و کبوتران نامی روزگار در هوای کبری این کبوتران
 چرخ و متعلق زبان بال مساوات نمی تواند کمبود اگر چه آن
 یار و قادر که بظلمت از شرف غایت و دولت خدمت محمود
 محروم است اما همیشه در همه حال تخصص ز حال فرج و شبانه منظوره
 نظر خود شیرمانز بوده باو آن رکن السلطنت پیش می فرماید
 در روزی که کبوتران مذکور از نظر اشرف سید شمس و خاطر
 ملکوت نظر ایشان برده آنها منبسط و فضاک شده بود آن اعضا

در حوا و الزهر
 کبوتران

در طرائد

الی لکرم

انما ذکر العباد و هم زبانهها و در او رین کار بسیار بود و در
 در ضلال الخصال تو برینجا طریقی از ادکلان زیرک نهادند که رسید
 بر مانابی زبانی از تناس که در مشق بنامها خود نمودند و حکایات
 باینکه **بیت** زخم زخم زده کلک خواب هر سلك می شود که جمیع سرداران
 کبوتر خفا خیل سلاها و سوغ مهای رسانند که منظور از سبها
 چون ندادند زبان مرغارترا خصوصاً آن پسر سان جوان عمل
 یعنی برنگار بر کار بی بدل سلامی که دلها می از باب عشق را
 بخرج از دبل از سبده خاطر آسوده دل را و حرکت و بازیها او
 میرسد و ابلاغ نمایند که چون قادر بود در **بیت** اقبال **بیت** خاوی
 عقیدت و صفای طوبی **بیت** و قافای سحری ترجمه ترا حوال
 نموده است **بیت** است **بیت** است **بیت** است **بیت** است **بیت** است **بیت** است
 اسبابش و قدر شناس است **بیت** است **بیت** است **بیت** است **بیت** است **بیت** است
 در کاخ دعا و این ارز و مندر **بیت** است **بیت** است **بیت** است **بیت** است **بیت** است
 بی اندازد مرمت فرموده است **بیت** است **بیت** است **بیت** است **بیت** است **بیت** است
 و دولت خوانان بارگاه خصوصاً آزان عشق اندیش خدیش
 که از عمره مریدان و زبده و معقدان این پادشاه عالم بنا
بیت است **بیت** است **بیت** است **بیت** است **بیت** است **بیت** است **بیت** است **بیت** است **بیت** است **بیت** است

۴۲
 و سینه

خانوادان ماکنند و تنگ نرفته و جمعیت بسیار است و از آن
که منتهای لرزوی جماعت ما است که منتهای سلسله در ملازمت
حضرت ظل الهی است و این سلسله لطیفه و ابراز انواع است
و اصناف شعبه ترا یک و تلافی عمر که شکر نمی نماند و یک سلام
خانداں لطافت و لغاوه و دو دمان دولت را رفع سلال
واندوهی یعنی بصورت حیوان میرت منبر کبی که در صورت
بیواسط مشهور فی الاکناف و الاطراف المستغنی عن الایمان
بسیار است سلام عشق تمام میرساند و میگوید که بعد از
ارزوی بسیار و درازی روز کار سعادت است آن بوی
مستعبر شده زینجا و از حیوانی در بر افتاده است نخواهد
که با فرزندان و ابناء در ملازمت بوده حدیثات پسندیده
که صورت الشراح خاطر و ارتحاح باطن و ظاهر کرد و ظهور
آرد اگر چه عسری معشوقی نام بر آورده بود اما الحمد لله کافر
بمعاشقی اینچنین معشوقی ترا فرزند گشت جسم و دینت سلام
عاشقان و طالبان درگاه خصوصاً از آن بنوای ارباب
طلب است که بر ارادت و در دامن بصوری تحفه اجازه
هوا و موسیقی که در مجلس اساطیر انبساط ما مفضل بر ما

تقریباً بیست و نه سال که بسوزد بجز آب زرد و اختلال الغالبه پس در آن وقت
دیگر خضیل ناموزین کلمه پندار چه تمام و در انهرمانه در دماغه
تراود است سرخه چون معجزه که برسد که در چه بنام کم است اما
مرفوز از بند پرواز است زبان حال و باین بیت شرم کم است
بره سبک بار سبک خیز نه مزج سبک بر سر و نیز سر و نیز نامند
حشمت کلان لیه در بالاروی از شعله کم نیت و شوق انسان
بوسه سر گرم است و آن بسیرت مردم یعنی سیرت مردم مکررود
دل عشقبازان است که در پی او است و آن بعبور از کجا
بعین ماده کتار و دار که زره پایشی یاد از خلخال لبی میزند
وز بجز جنون در پایی عشقبازان بی اندازد و سایر کسوتها
ناهد از خوش سخن نیک رضا که باصالت نیت
شرافت حسب انصاف دارند بر خیز از آنها با نیکار اتفاق دارند
و طایفه با هم یکی صفت اند و با الحمد و غیره برتری زبان حال لبور
فان زبان است تمام این کس سالان نور سیده هزار
زبان توقع از انصاف آن انصاف الملک دارند و میگویند
که عا دام که با نیا پیش از و تمام قبایل خود در مرانه سر با
ملک شکیان که بام دولت و کاخ رفعت است منزه است

بنزهای خود نمایم و شوهارا در پرواز شادم جمعه ای به اماتری
تازند و بروین ماران را اوشش بیدار کنونتران
تمام رسد عا ینما بزرگ اگر چه به منت جمعه باشد دعاء ماز
بکونتران حرم که برگر و کعبه پرواز دارند نویسنده دیگر چون
آن اعتماد الطرافت را بهمان نوز راه است باید که در آن
با کمال ایتهام بتقدیم رسانند که ان شاء الله سبحانه و ربی
صورت کنونترای خوب و مرمت خواهد شد و حصه آن بهمان
له اخواسته های نورسیده عنایت خواهیم فرمود اگر در آن با
تاخیری نخواهد بود از آنجا اعتماد السلطنت در باب جمعی خیال کرده باشد
از آن کمز و مرمت خواهیم فرمود و شوهرش را به شایسته
همه در وقت جاریه در میان ما نیز یو انفسه کیست
حکمت ما فطرت انبیا حق شناس حقیقت اساس واقف
معارف و معانی سالک در برینی و کار دانی برده کنی
غوا مض حکمت الهی نکتہ دال رموز سفیدی و سیاهی اس
مجلس خاص حلیم خا نة اخلاص بقا وة افاضل انام ساله
اکابر کرام حالشوسن زمان حلیم بهام جلایا توجیهات ظل الهی و
شرف ائمه القفاوات شایسته بی نظیر و سبزه نو و پودر

که در بعضی آیات آسمان سبای و جولان مویز
 زمین پر ای بسیر مویز است لایست پذیر کشمیر که از غنای
 مجده حضرت صمدیت است این نیاز مندر در نگاه کبریا
 بود لغزیمت از در آن گلستان همیشه بهار که کار نام قدس
 بر دره کار است نفسی چند بطور باطن بر آورده صحیحی چندین
 نیاز بس محمود حقیقی در آن سرزمین بگذار دانسته اند که
 در زمان خوبیهای آن ولایت از گلهای رنگارنگ و مسوای
 کوناگون مملو و مستحون بود پاشه نرد و نای کامکار بر نردوار
 و ضامن عک که نصرت شعرا از راه شوا و مجال که با وجود صوم
 یابل و پیر شکل از آنجا عبور نوانند کرد و نوجبه انزوف نصیر یافت
 حکم نمودم که جنیدین هزار سنگ تراشان کوه کس و حایر
 فرادفن یک دو منزل شش شش می رفتند و در تنگنای کوه و
 کمره انا پهنادری ساختند و قریب یکمزار قبیل نوه مشیل لغز
 بال و وسعت حال که نشت و دیگر جبل و چشم و سر او فای
 و چشم از دار اظلاف مایه نورنا قریب شبای جاوشیدر شهر
 بود چون خاطر انزوف از المیزان نور و حانی و جسمانی و چهره
 بیست و یک عشرت و کامرانی خط و افر بر دست سنال نگران

است

روزی که بر او پلعی و ممتور معطف شد که سب
 بر سفاق ساکنان دیدار کلین نوازیم و در بی چند سیر و
 انچه دیر داریم و از این که ماده عیش این سخن را بخوانیم
 عزم آینه خسته اند و نای تمام و کجا خازنه بنده انسانی را با آب
 و گل قفا بکنند در پس و فتنه با گاه غیبی واقعه جانگناه بر رویا
 نمود که در عیش ما منقض ساخت و عشرت با تلخ زد شرش آنکه
 مولی عالی در حوایی و ممتور و بابا حسن ابدال رسیده بود بخراب
 روز شرداد و ششم شهر یوز الهی سنه سی و چهار موی
 ز عیش نوز و بیستم شهر شوال سنه نهصد و نود و هفتاد
 سر نوشت از بی حکیم نای منقض گرامی قدوه بحرامان اسرار زنده
 بمنفان حقیقت ندارد در قیوشناس صفای معانی صدق
 برای بیمارستان نکته دانی ننگ بر مجد النسی ساقی بر کاه
 قدس طالب دوام اکاهی مجور ضای بادش سیامی پدیدار دل
 شبستان ضمایر شهاب مغز الخون سرایر قششار و دست
 ابد معزول موتمن سلطنت روز افزون مغرب الخیرت السیاط
 حکم ابوالفتح ازین سرایر فانی و شنیدنی طلای بی مرض
 کسب حال او کمال نموده حسرت فراوان از فراق صوری

سن گذشته بر حشر بیکل عنفوی و قالی خالی

اول نظر شد اما شایان روحانی و لطف ذاتی محبت

مخبر

نرس صورتی همواره پیشم بود اما شایان یک معانی عالم

فقدس مردن نشاء قانی را اندوهان عالم باقی نغمه تندرستی

لطیفه حقیقت نمایی جوهر نفس الامر شده و کبریا پدید آمدن روان

یک را از گذشته غلط خانه خاک حلقه قدرت و در واقع بجز

از تغییر مفری و تبدیل مکانی میت و نظر به عالم اسباب نام غایب

امیر حقیقت شناسان و نهایت از روی وفا کایه را بر زمین

بت که در قدم قبله دین و دنیا خود جان سپاری کند

بر وجهی و وقوع یافت که حضور اقدس ما وصیت نموده و بشارت

آن حکمت ماب که در تالف و الیسین هو شیاری بود و بسیار

ستعار را به آگاه بوی و خبر داری به غرر قدم ماسپر و با بزرگ

آن بو شمنه سعادت بودند از رستم این واقع و خروج و فرغ

که از عادات عوام الناس و داب دل بستگان عالم

صورت و لباس است نماید و نظر مستقر را بلند داشته

و وقوع انزال تقدیرات خداوندی پذیر داشته رضا بقضا و در

که همه را همین شاه راه در پیش است و تحقیق بر کالی

و البته بنده کجایم خوب نیست و ما بنوع غفران پناه
 کرده ایم اکنون که سزاگاری طول حیات است ^{العلما} ^{بهم}
 چنانچه قدر که نماید و از آنجا که در ^{و شکر} ^{اید} ^{مصایب} ^{این} ^{سپین}
 قصه بر غصه بسیار زده و روزی درین بیت چهارم امر داد ای
 مطابق سه شنبه بیوم شوال افادت و افادت پناه
 معارف و صفایق و سکاها علامه الزمانی و هاست الدورانی
 تذکره ^{از} ^{عظم} ^{حکامی} ^{مشاهیر} ^{تبصره} ^{اکابر} ^{فدای} ^{منا} ^{خرم} ^{مجموعه}
 جامع ^{از} ^{الف} ^{انسالی} ^{فهرست} ^{جریده} ^{جلال} ^{ملکات} ^{انسانی}
 مورد ^{بدر} ^{الع} ^{ذو} ^{موقوف} ^{منظر} ^{کلمات} ^{افلاطونی} ^{کتاب} ^{معارف}
 علوم ^{نقا} ^و ^{جواهر} ^{مخسوس} ^و ^{مفهوم} ^{عضو} ^{الد} ^و ^{الله} ^{میر} ^{میر}
 شبر ^{از} ^{بی} ^{بهمان} ^{بیماری} ^{از} ^{این} ^{ظلمت} ^{که} ^{فانی} ^{رحلت}
 نمودند ^و ^{این} ^{نکته} ^و ^{ناسق} ^{بهمان} ^{نازه} ^{بود} ^{که} ^{واقع}
 حکیم ^{مغفور} ^{بش} ^{آمد} ^{چنانچه} ^{آن} ^{خاوند} ^{فرا} ^{سوس} ^{شهر} ^{اما} ^{پیش}
 دیده ^{خاطر} ^{قدس} ^{مناظر} ^{نظر} ^{مشیت} ^{از} ^{بی} ^و ^{مظاهر} ^{ارادت}
 لم ^{بزی} ^{بست} ^{در} ^{مقام} ^{ار} ^{رضا} ^و ^{اصطبار} ^{آمده} ^{آن} ^{حکمت}
 مایه ^{که} ^{در} ^{جمع} ^{امور} ^{نابع} ^{مصایب} ^{مانند} ^{در} ^{این} ^{واقع} ^{ملک}
 لغت ^{اقدس} ^{نماید} ^و ^{خاطر} ^{انزف} ^{را} ^{منوجه} ^{نظام} ^{احوال} ^{خود}
 تبعیت

تاریخ

بمبینه چون

نزد آنکه در نزدیکی عصر کامل میخیزد و در وقت صبح
خواهد بود و در این وقت در پیشگاه عرش مقام مشرف
گردد به انواع ملکوتی است و این وقت تقدیر است
از میان خواهد یافت است تمام شهر شوال است
نمود و بخت فخرش است در آن روز است از آنکه
بجز آنکه در آن است که در آن است که در آن است
در اینها میله خاطر مقدس نظر آن بوده که بزودترین اوقات
و خودترین مساعی را هر از دولت عزت کبر سعادت
ناید و مشمول عوالت شاهنشاهی و مورد انواع تقدیر
است و حاقانی کرد و خبر رسد که او متوجه زیارت مرعین
الشریفین نژادها المده شرفا شده است و اهل و عیال و فرزندان
را در این دریا و خونخوار همراه برد است باعث تعجبهای
که مثل او بنده با خلاصی است اطمینان صبرین و حقوق
مارا منظورند است بی خصت ما چگونه متوجه این مطلب
و مثل او عاقلی بی رضا مندی و الوده شرفه خویش که جمع
به اهل الله در همه اطوار خصوصاً عبادات سیما طاعت
چنین را بی استرضای او کاری نکرده اند و عبادات

سفر اشتهار ثوابت الشبهه انهم طلبکار ثوابت
 باجه بنیاطر سائیده است در پانچ بیست و نه روز و در هر روز
 بنظر لغتقی بنامل میروند و بهشت جن منجلی راه رفتن و پشیمانی
 راه یوفانی که در جمع انام نکو پیده ترین صفاست کزیدن
 بشد بنیاطر هیچ کی از دور بنان بارگاه طنت نمیرسد کز راه
 این مطلب کرد که ماقبول ملتس اولفروضوده ایم فی الواقع اگر شوق
 آن مکان مقدس دامن گیر بهمت شده بود یا بستی
 طلب بناماستفتاد و اضیاء چندیل خطار این راه دراز
 میگذشتی و مشوبات از خودی را آماده شدی به بنیاطر او رسید
 که در مسکنی رضایی ما و والد خود رفتی آنقدر آن دنیا و آخرت
 سرانجام داده و میدهد نمانا که مغلوب و ایتمه خویش کن خیل
 باطن بخود راه دادی مشورت خود دورین خود که در زمان
 تسلط و ایتمه مغزول آنچه خول میباشد مرنگ امری که نزد عقلا
 و نقلاً مستحسنیت شده است و اگر بارقم جذبیه الهی در سیده
 بود و نارضخت حاصل کردن موسم و فتنه میگردد و موجب
 این سفر شده بالیستی که اهل و عیال و فرزندان را همراه
 نبرد و برضد است پیرد که مرا شوق دامن گیر شده بود و

انزل

انکه با این دولت از دست عسایر نماند و چون متوجه بشوید و اهل

و عیال و فرزندان را که خود را در کف عطف که بی شما سپردیم

محلک

اگر تامل در حق من از خود بگذرانید که فرزند آن قابل انهدمی بود

که در ایام بنیست من به سالان و غیره انجام و ولایت و مملکت نمیداد

بر اینست که او را در درگاه ملاحظه است و خاطر او بخوابد

ملکش را و عزیز بنویسید و اگر از شما خشکی بود ارج عیالی

عاطفت شاهنشاهی این را بی زیرین را بخورد و شکر را در

بایدستی که فرزند آن و اهل عیال را بر درگاه کوه رسیده

درستی که از روی طوایف آن بای شریف طعیان نمود

فرزند آن را اعزازت رسانده و بر او هر کس خود را تالیس

بارافت که بی میکند است که این خانه ز او این اعزازت

نور ستوده نام بیاورد ای جهان را رای افضا و نایب هر کدام

را بنوارش خسروانی و اعتبار بخشند که بر این صورت

سختی خواهد داشت چه به پیش آمد و چه در دل که نشد

که همه طرف خبر را که نشد و از آنجا که طوایف است

انها علی الخصوص چون بخاطر از فرزند که در است با وجود چنین

اعمال که بخاطر از آری رساند آن هم بماند پیش منبت اطهر

به دو جنیت و غیره که در دولت غایت که در زواران
عنایت و عاطفت ملک حصیر یافتند که این اندیشه
نموده اند و نیز او و سطون خاص و عام بیشتر اکنون هم
زرقه است هیچ چیز مفید نشد و غریب است که علی بن
و از آمدن خویش طارده سرور و در دو حیوان که در
او حالتی دارد که حنا که مرهمی بخورد از زود او تندرستی
از وبال نکال صوری و معنوی نجات بخشند و چون همواره کار
افزون بود که از بلخی کاروان منس سلطان رو منس سلطان
حکایت کرد که در تمام کون مسموم شده است و سینه
مخافه این منشور و الامای عاطفت بحسب کلامی همین
شنید که این تخیل دولت را میر و تعیین فرمان و یکی است
مصرف و التفت که او در آن ملازمت بود خوش است
رسمین ابلی و سالان بوس کرد و در دولت شاهنشاهی
این سال مالک محروبه و حضرت بان مہانت در جبهه این
منشور و الامای این در دستور العمل کارا کابی از منبع عافیت
و معادن از وقت شاهنشاهی صلا و کافیه که منتظران کار
کار است و کار بر وزیران بارگاه خلافت از فرزند

مستور

انچه در مشهوره از کتب اهل حق است چون در امرای عالم مقدر است
 منصب وزارت و بحال و کوفت اولان باین روشی عمل نموده
 در نظام و پیش رو قیامت و سایر کلمات فرمان پذیرند
 اول بطریق جمال آنکه در جمیع کارها از عادات رضای الهی
 رز جو مان باشند و این روش در گاه این روی بوده و خود را
 در این منظر و پیشتر شروع در آن کار کنند و دیگر آنکه خاوت
 باشد که آن طرز در اول آن است که این است و پس
 نشستن و در کثرت بوجوه عدالت که طریق اینها از
 و یا الجمله در ماند و بود توسطه و میان روی بکار برود و هر
 اعتدال از دست نهند یعنی کثرت بریند و هر وقت
 و بر آن کرد های ایند بچون را عذر دارد و به سیدار کین
 شام و بنه شب نیم روز عادت کند و در هر کامی که کار خلق
 باشد ضعیف است مطالع کتب آری ب صفت و صفات مثل کتب
 اخلاق که طبع رویت و خلاصه جمع علم است چون اخلاق
 نامری و مریات و مهملکات احیاء که بسیار است و لوی
 مشهوری که تا از غایت و بی نظیری آگاه شد در شوم
 آری بر روی و جوع خدای از غایت رود که بهترین علماء است

و غیره

در وقت تعلق سر انجام مہمام ضائق است کہ دوستی و دوستی
 و غوغائی و بیگانگی را منظور زندہ کنند بکشتا و پستی و تنگیم
 رساند و بقیع ان پر کنعان و مخا جان بخصیص کو شہ نشینان
 خدا جوئی رسیده و التماس بہت نماید و تقصیرات و ذلالت
 و جرم مردم را بمرآن عدالت سنجیدہ پایہ ہر یکی را بجای
 خود دارد و باین میزان دانش اساس بدو اش بپری نماید
 و بدل و قیو شناس در پاید کہ درین کردہ کدام تقصیر بپوشیدی
 و کز آشنی است و کدام کنہ پرسی و بزبان آوردی
 و ترا داد نیست کہ بہا تقصیر اندک سزاوار خبر ای بسیار
 و تقصیر بسیار اغراض کرد نیست و منہ دانرا بنصحت و ملائمت
 و بد رشتی و نرمی بر تفاوت مرائب بھنجونی کند و چون
 کار از نصیحت گذر و بلبستن و زردن و ببردن عضوی
 و کشان بر زبان مدارج عمل نماید و در کشتن و لری کند
 و تا مل فراوان بجا آورد و مطر اع بنا کہ نتوان سر کشتہ شوند کرد
 و تا لو انظر آل قابل کشتن را بدر گاہ و شد و حقیقت از امر حق
 دارد و اگر در لگاہ دشت انمرد و بیافرستان موجب بادی
 بشد در بال صورت اورا از ہم یعنی بکشتہ کند و در زبوست

در کشتن ما را خود ان کرد از حق و در دل بستن ما را بخشنیدن بقدرت غیر کند و صحت

و ہم حکم مقرب است ببقدرت

گفتن و در ته فیصل انداختن و امثال آن هر سه را طبع گفته اند
نمایند و سرانی هر یکی از طبقات مردم فرار و حالت باشد که تا
فقط زانگاه مغرب بر این گشتن است و است بهت و است و است
و هر کسی که بر عقل و دیانت اعتماد داشته باشد خصی
که ایچنان شایسته نترخ خود بین در خصوص بگوید و اگر اصحاب
گویند به غلط کرده باشند دور از سرزنش ننمایند که سرزنش
گفتن است و کسی را که اینها چون آن توفیق داده باشد
عزت دارد که مردم در گفتن حق بغایت عزت جمعی که بدو است
تر از این میل گفتن ندارد و می خوانند که همان طور که گاه
و آنکس که ذات معاصرتندی باشد که معاصرتندی گفتن
صاحب استمع بر بجز و مزد در بلین افتد و نیک اندک که زبان
خود را برای لغو دیگران گزیند حکم گزیند از خود خوش
آمد دوست نباشد که بسیار کار از خوش آمد گویند تا
می ماند و یکبارگی با ایشان بدینا شد که لازم را خوش آمد گفتن
ضرورتی در پرسیدن داد خواه بنفس خود بقدری
ناید سه بدیوان میسر از قریبا او شد که شید ز دیوان بود
داد او غلور است اما میر داد طلبان از آن توفیق یافته بی پرسد

پسند تا پیش آمده محبت انظار نکشند و پیش در میان چنان
را از تقدیم و تاخیر باز نمایند تا ناخیر ننمایند و هر که بدی از بی
کند در سزای آن شتاب و کی نیاید و نفعش کند که سخن
ساز مفری بسیار است و راست کوی نیک اندیشیم
یا در هنگام غضب بر رفته مقبل از دست ندهد و با سنگی
و بر و بازی کار کند و چندی از دشمنان و ملازمان خود
را که نفرونی خرد و اخلص ممتاز باشند مختار گرداند که در زمان
بجوم غم و غصه که عقده است از سخن بازی دارند که از
کلیه حق اصمت بفرزند و سو کند خورن باشد که سو کند خوردن
خود را بدو و گوی مستهم دانستن است و منی طب بیدمانی
نسبت دادن و بدشنام دادن عادت نکند و شیوه
است در نفرونی زراعت و استمالت رعایا و تقاوی داد
الامام نماید که سالک امصار و قربیات و قصبات افزون
میشود باشند و چنان آسان گیرند که زمین قابل زراعت
آبادان شود و پس از آن در افزایش حسن کامل کوشش
کنند دستور العمل عامل را تجدید نمایند پس نهاد خاطر
چون که بن خود سازد و با الجهد جمیع رعایا را بپره فرود آورد
حق

تسلی می دهد و می بیند چنانچه سستی و خردی را بر زمین می بیند که
از یکدیگر می گزیند و در وقت فراغت هر که در راه جدا جدا می آید
و از آن بی محصور و در دو جا می نشیند. شهر شدگترین راه منقول
ست و خنده از نظر اندازد و بدو اتان و شیر بران را از خود راه
می بیند که در میان راه برای به کار آن یکبار خوب است اما در شش
از دست می آید و از آن که در راه درون خود به هم می آید و در
درین میان بیگانه کنش و از تیر و یگان و در میان
شیر و از یکدیگر که بوسیده اند و می کشند و از حدت با آن
نادرست که در این میان به سستی نگارند و سستی می کشند و از
گرفتن از این در یکدیگر بی بی گیم تر و گمان بر این سطر فرو
شغل وقت که در این گروه بر کار و در او اتان در از طرف
و چون است و خبر آن بیشتر و در آن نفس می آید و سستی
لا یق عرض را معروف و در روز و در وقت فراغت
تا بد که صاحبان استخوان و در طفا نشد و در میان نشوند و
برینست خاطر از این مقدم است که در دو از سامان استانی
و بر آن غافل باشد و خروج را در کمتر از و خن کند که بر انجام معاد
در گرو است گفتند که هر که در خن از باره از و بل شد همچنان

و در که خراج را با دخل برابر سازد و خراج را با دخل برابر سازد
و در که خراج را با دخل برابر سازد و خراج را با دخل برابر سازد
در و علاوه بر آن روز و دو روز است و در آن روز
است و در آن روز و دو روز است و در آن روز
بشد بسیار آن را و در آن روز و در آن روز
و بجز در آن روز و در آن روز و در آن روز
گاه گاهی است که در آن روز و در آن روز
نیت از آن است و در آن روز و در آن روز
عالم در آن روز و در آن روز و در آن روز
و در آن روز و در آن روز و در آن روز
نور را سرد و در آن روز و در آن روز
و بجز در آن روز و در آن روز و در آن روز
بشد و اگر در آن روز و در آن روز
در آن روز و در آن روز و در آن روز
که گاهی در آن روز و در آن روز
می پذیرد و در آن روز و در آن روز
و در آن روز و در آن روز و در آن روز

نیز

لا تخافه جانانه در قید کتابت در آورد که چه قسم مردم اند و خانه
بخاری ضامن گرفته باید بیکر انصاف بخشد و محلات قرار داده
در هر محله میر محمد موسی سازو که نیک و پید آن بصورت دیر او شود
و چه سوس محله قرار دهد که وقایع شبان روزی و آمد و رفت
محله را می نویسانند باشد و مقرر سازد که هرگاه در روزی
آید باالتش افتد یا دیگر امری ناخوشی سرزند آن بمسئله
در سال معادلت نماید و همچنین صاحب محله و خرداران
اعانت نمایند و اگر بی ضرورت حاضر نشوند گناه کار باشند و نه
و میر محمد و خرداران چاکس ازت نترسند و لایه در محله نکند
که فرود آید و جمیع که ضامن ندانسته باشد آنها را در سرای محله
آبادان سازد و میر محمد و خرداران را تعیین نماید و بگونه
احوال دخل و خرج هر کدام از روی دور بینی دریافت ملاحظه نماید
چهره کس دخل او کمتر است و خرج او بسیار تعیین که بی عطای
پرویی نماید و نیک فاتی و غیر اندیش را از دست نبرد و این
کاوشی را برای انتظام دانند نه سرمایه اخذ و جبر نماید که فریاد
که دلالان هر قسم را ضامن گرفته در بازار را تعیین کنند
خرید و فروخت شود اعلام می نموده باشد و مقرر سازد

هر که بی اطلاع خرید و فروخت نماید هر چه باشد بدید و نام مستر و مال
 در روزنامه می نوشته باشد و هر چه میماند در بازار خرید و فرو
 شود یا اتفاق تیر محله و خبر دار محله واقع شود و بیکر آنکه چند
 آن محله بخرد و کوجه بکوجه و لوازمی که بیست کا فظت جو یا شست
 نماید و سعی کند که در محله و کوجه و بازار از بیگانه بنام و تحقیق
 بروی در دالان از گره بر و آنچه و غیر آن بواقع نماید و از بی
 از آنها نماند از در هر چه اسباب شود یا بتجار اجز و دانرا باورد
 چنانچه اسناد و الا از عمده بر آید و احوال غایت و متونی
 تحقیق نماید و اگر وارث بشمار یا نما گذارد و اگر نه باین سپارد
 و مشرح آنرا بدرگاه نویسد تا هر گاه که صاحب حق پیدا شود
 با و وصول نماید در نتیجه محله نیز خبر اندک و نیک ذاتی بکار برود
 که بسیار اجناسی در بوم روم شایع است بظهور آید و نهایت
 بروی نماید که آنرا از شراب بنامش و خورنده و فرو شده
 و کشته و کشته آنرا با اتفاق حاکم ایجاب نموده نماید که مردم
 بزرگترند و اگر کسی از حکمت و هوش افزایی و و البکار برود
 لغرض احوال او نباید کرد و در از زانی نریخ تا اتهام نماید و نکند
 که در حال و غیره بسیار خرید نمایند و بگردد و فرو شوند و لوازم

کس از روز

مغشقی زیرو عید با این تمام نماید که عید بزرگ نوروز است که است
آن از وقت تحویل بز نور بخش عالم در برج حمل است و آغاز
ماه فروردین است عید دیگر نوروز دهم ماه مذکور که روز شنبه
است عید یکسوم اردیبهشت ماه است عید دیگر ششم ماه خرداد
و دهم است عید دیگر نهم ماه آبان است و عید دیگر نهم آذرماه
و در وی ماه است عید است هشتم و یازدهم و در وی است و سوم
عید دیگر دویم بهمن ماه است عید دیگر یازدهم اسفندار
چهارم است و عید نای متعارف بدستور میگردیده باشد و شب نوروز
و شب شرف بطریق شب یزات جبرائیل کند و در اول شب
که صباح آن عید باشد نقاره نواز و روزی عید بر سر هر
نقاره نواز و وزن بیفروت بر اسب سوار شود و گذر بکند
در یار برای غسل مردان و آب برداشتن جدا از
و برای زنان گذر بکند و دیگر مقرر کرد و در هر روز
سه بار خان کهنه ^{و در هر روز} ^{چون} ^{نمایند} ^{عبدالکبیر} ^{و در هر روز}
آهین این شب از مندر و ^{بسیار} ^{از} ^{استدای} ^{جلوس} ^{مردان}
شاهنشاهی و استظلال کتیر و الای ظل اله انت که جمع کنند
و رعایا و سایر خدایق و بر ایا که بدالع و در الی و برای

امانات از روی انجیل جناب که یابد در ظلال عدل و اصل از او
عاطر و آسوده حال بوده در وظایف شکر گذارین که موجب
از یاد لغت و سعادتمت سعادتت رطب اللسان و عدل
البیان بشند البته که روز بروز صورت این معنی از من
قوة بمواظف فعلی بحسب دل خویله ظهور نموده و همواره امری
اخلاص منشی و حکام عدالت نژاد که نقد معاصات الشان
بر می که قبول انشرف سیده در جمیع اطراف و اقطار ممالک محرقه
بر شاه راه اعتدال سلوک نموده و او را در کسری می دهند
بهمین من خدمات پسندین منظور نظرات ترتیب و ترمیمی
کشید بمیدارج عالی و مراتب سامیه ارتقا و اعتقاد نمایند
و جهت سبقت عمودیت و خدمتکاری و نسبت دو تختی
جانساری عمده الملک رکن السلطت العلیه موتمن
الدولت ایسهمه شارا المملکت النخایه مغرب الخفرت السلطانیه
و افزون نماید کامل الاعتقاد مورد العنایات و الاصلان
نظام الدین شهبازخان مزاج دان اقدس و پرورده
نظره ای خاص الخاص است از مبادی ملازمت تا غایت
هر خدمتی که بدو توفیق فرموده ایم نویسی که مرضی خاطر آنست

از فتح بقدر بقدر رسانیده از طرف رسیده و در نتیجه
سعادتهای پرواز بر ممتد است از یونان بمصر و قیام
و کمال التعمیر حکم فرمودیم که حکومت و حراست و اختیار
و تعلق و تعلق و تعلق تمام کار و بار ملکی و مالی صوبه مالوم
شومر خمره مالک دلکش است از بهام خالصت و مهمان
حاکم داران و زمین داران تمام و کمال بطریق استقلال
الملکیت را البته مقرر و منوط بشود که در مسواری آن بلاد
و اعمار و تکثیر زراعت و محصول و تعمیر مواضع و مزارع و
سپاهیان و مرمت قلوب سکنه و رعایت حوائج رعایا
و قلع و قمع مفسدان و کسب مصالح متمدنانه و تقویت صنعت
و ترقی طایمان و تالیف مطلوبان و جبر منکران مستحق
بر وجه الملک و انتم نماید و چنان کند که علاوه سپاهیان امر
و نایبانیان از باب مناصب نوعی که نام بنام از درگاه والا
در از یافته موافق حال حاصل بقصور و اهل میشد باشد
باید که امرای نظام و سایر جاگیر داران و کوزریان و زمین
داران القوی به عنده الملکیت را البته لامصحب و مستعمل
و آنکه از مصالح موابت و بد او کم بر آینه مصلحت حساب و مطابق

مش

قانون این مقرون خواهد بود هر دو نبرد برگاه و طبع و بکار
و بکار بودی شایسته باشد و با حال حاضر شوند نیز حکم همان است
شرف و درود یافت که هر کس بکس صلح و استخواب آن بکار
عمل کند محال جاگیر او را بجز او داده برگاه و طبع و بکار
تا دیگری از مخلصان است به علیه بجای او این فریاد که در نظام
سلسله جہاتانی و است حکام را بطعالم آری این امور
منسک و نیست و همچنین در جمیع ضوابط و قوانین است و این
امور احکام جہاتندی که هر یکی اساس بنیان سلطنت و این
خلاف است ثابت قدم بود و قورایش است و اسلامی آن
این حکام انجام لازم دانند و خطر الهام میور و در متوجه حال
سعادت فرین خود دانسته همیشه باید و از الطاف کون
و عنایات روز افزون باشد و چون مواکب با نجم ثوابت باشد
درین نزدیکی بمتن و کز متوجه است چه و الا ان انجام
مستغنی بود و بعد است و باین ستم گفده اند و بفرمود
عقوبات است و در لوازم اطاعت انجام تمام ندرند
باید که آن در کس سلطنت برودی بان صورتی که سر انجام
زبان اقبال بشمار کوا لیر نهضت فرمایند آن در کس سلطنت

از کس بودی بر کس بودی

بالحق

بانی جامع بنام ولادان نورانی حکم فقا امضا خواهد شد
ششم ملک کنیز رفته غنچه دربی الی کنیز غنچه در اسب و
دوازدهم جمهر سکه و یازدهم از سیاهی در رعیت سیاهی
چهارم بنظر آرد و هر کس از آنها از روی عقیدت پیش از نظر
بزرگی نیاز بر کارگاه داد او را اذیت و اذیت طلبی و اسب و اسب
که ذات مقدس مظهر عفو و لطافت است

سازمان را به دست آورد و در تمام قضایای حال در استقبال شمار
فرمایان کل و جزو مالک محو سه بر پیش که درین هنگام سجاد
انتظام و از ابتدای جلوس بر آوردنک بهای نانی سالهاست
از قرن ثانی که آغاز استیعام بهار دولت و اقبال و در طلب
انکاف صبح جمال و جلالت زمان عدالت خوان و

اقاب تنیان بارقه بر روز و شش ظهرو بافت که چون
ناموس ابر و قانون عظم سلطنت آید بود ای جل جلال
بمقتضای حکمت بالغه از لی که سلسله جنیان و از و کبر عالم
ایجاد و تقسیم بر و از کسیران و لیده که در وفادار است
جان افتخار کرده که در باسند مالک است بدین که
عبارت است از سباط احسن تقسیم و با جود و نفاق

آورد و در غن و نمک و فلفل و فستق و مغزهاست و انواع کرباس
و پشم و کتان و پنبه و ابرو و ابرو و ابرو و ابرو و ابرو
و ظروف و غیره و این و کلاه و دیگر اشیا و کسب و استعد
و اجناس که مدار معاش همپوزانهاست و کسب معیشت خواص
عوام است سواي سبب و قلیل و کثیر و کسب و کسب و کسب
اسرار و قشش که تمامی ممالک محروسه و غنای و باج و زر کوه و
نیک و این از قلیل و کثیر میگردند از مخاف و مرفوع الغنای
بجز این زمان که مقصدیان کارخانه سلطنت امثال این
معمول می داشتند که خط خبر داری بوی که دست نطاول
اقویار صنیعان در از نرود و بای تعدی زبردستان کوه
از پیش سر کوب زردستان خاکشین نرود و از این
که چیش شوکت و ابرهت با شاهی در قوت افراد عالم نشد
و از ابر عدالت و در افراط و انفاق ممالک
نشکر از الطاف منعم حقیق حاصلات آن همه شایه جز
موقوف و بینه معمور است بغير از آن هفت جز که بمصالح
مستثنی شدن تمام و کمال کشیدم باید که فرزند کامکار و آن
و در امرای نامدار و مقصدیان مهابت صویرها و حکام بلاد و حاکم

در آن احصاء و تامل و تامل و تقاطع و توافق و تضاد
 و جمع و پدید آمدن و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار
 مسکن و غیره و این حد و دو نام در آن ممالک مشهور
 و نام معجزه را کیوشن و شوش جا داده در اجرای حکم جهان مطاع
 کار انجام لازم دارند و وقت و قیاس و تقابل امر لازم است
 اجازت و ابالت شبهه ارادت و عقیدت کشگاه نقاوه و بود
 عز و عطا و عطا و خاندان جبر و اعتبار زیند مخصوصان
 کیش خصاصه مخصوصان صلاح اندیشی مورد الطاف پادشاهی
 مصدر لاف خیر خواهی و افر الصدق رکن البرهان غده
 اهل الدوله بی عین بلطف الطوف پادشاهی و اضعاف
 اعطاف ظل الهیست ظاهر و مستتر بود بر اندک از اهل الملئنه
 که بمیاسن بوجیهات سلطنتی که از نسبت قوی از عنایات
 سبحانی اینچنین فتح عظیم و تکریم و تکریم از عین سلطون
 بمان ظهور روی نموده و خیر و روابط اخلاص و ضوابط
 اختصاص آن مخصوص حقیقی بدرگاه معلانیت و استخیر
 موجب بر آبروی و از دیاد عزت و اولاد و نظر دور بین و

بذل

کتابچه جدید بنام شرح مکارم توحيات باطن قدسي سواطن
شاهنشاه در معنی بهای کل دکن و انتظام مهتم حکام
انجا باک مصدر حسنه خودی بازگشت مستحسن اندک قدر
این عنایت که با او شکر این عظمی و عظمی و مستحسن همچون همواره
در امتثال او امر و احکام مطاعه کائنات سعیا و اهتمام نماید
که کار آن ایالت بنامه روز بروز در افزونی باشد الحق همیشه
آزادان مطهر خیر از لیشنی خدمت پسندیده که لایق خیر خواها
دورین و کار آگاهان تحقیق پسند توانند بود بطهور آمده
و این مرکز و ملحقه خاطر قدسیه مطهر است و نظام احمل
السهالت کیشی بنوعی که عیار اختلال بردامن آن نشینند
پس دید ضمیر عیشی من طراوا از انجا فطرت سلیم و قاطع
مستقیم آن هستند سعادت انوار معنی باطن آید
باید که همواره مطرح نظر است بین و مطرح نموده سعادت کربان
که بنام است لکه و فتوحات ناشدنی که نقوش ناصیه اقبال
در قوم زایچه حالت القیام و اطاعت حضرت مادی صاحب
از ویاد سعادت و القای دولت در بابین و دولت
و محقق و انوار از قبله گاه غیب ما عنوان شقاوت است

و درین روز اول از مدینه اسی ملک و ملوک و بر علیان بود
که از این ایام بوس بر او رنگ همه خجسته امروزه سینه
از قرن نانی که بولن مهار سینه و فرود در سن اقبالیت
بهر طرف لوای غریب است به افراشته ایم و طمان تو چه معطوف
درشته فتح اقبال طایفه عک کرده اجلال و مقدمه حیره افضال
لوحه و درین مرتبه نهفت را باست عالیت که کجای نجاب
افسالم لوحه باجهت تصفیه کابل و شیر ولایت شیر و شنبه و شمش
افغانه و باوین و جان صوبه قندهار بود تا ایدات غیبی
بر او راده که در ظاهر الهام مولان مالک میراث جهان عمای
غیبی است صورت سینه بود خوشتر از این در عالم ظهور
آمد اگر استخوان فشره از رو سیستان نیز غننون خاطر است
بود اما چو عظمت و شوکت دستگاه عباس میرزا که در
روای امرال کردت دوست را بطور کجیب سابق در منظور
درشته ایچنان کار و دل مع عزالیق اخلاص و بر ایامی کورانی
بدرگاه معارف شده اظهار اخلاص و انک رتبه استعداد
بمنت ویر کونیه استعانت کرده بود و در قدیم ایام ابا و ابا
او سینه ظهور دولت خود را از عنایت حضرت صاحب آواز

بدر

صدرا اند چونکه استخلص امرای روم و استطلاق روی
آن عزیزیم ^{بسیار} عا و جد بزرگ پادشاه اسمعیل و خروج او بی روی
آن جماعت از جراید تواریخ ظاهر است و در اول بطاعت حضرت
رشتانی پادشاه مبرور و مغفور معلوم نمکندان است در
که ایشان را کارشیر آمن پادشاه قفقاز
آن نموده که عا که منصوره را از عبور بان تواریخ ممنوع فرمود
و چند بار در بزم زبانی که منتسبان آن دو دمانندیم
دستم و شیرمیر از عنفوان حال مطلوب در غایت خاطر
افس لوجه بعد از فتح آن خواستیم که سینه شکر پروردگار
بر آن سرزمین که از عطیات مجذوبه الیه بود بجا آورده و
با وجود جبار لغو و متصاعد و اسباب عظیمه مترالمه
آبهای طوفانی که در لاله لوجه و مرور عا که منصوره در
مهر می نمود توفیق این روی با موکب عالی روی توجیه ما خود
آوردیم و حکم عالی سخن بود که چند هزار خاوارتر است
شیر شیرستان عالی میرفتند و توجیه و توسیع
طوبی می نمودند چنانکه در آنک ^{فرصتی} نا افضای است و لوجه
بتت سیر فرموده طنطه کوس غنیمت بجان بلند است

و بعد از مرصه لطافت ^{شیر} کابل را میخ جنوب و اقصای سیاحت
طرح قلعه جدید که حصص حصص حفظ آبی نواز بود و سفینس خود
اندر آن جناب مکتون خاطر بود و راندیشی بود که جمیع از بهادر
شجاعت بیست و نه پیشه شخص فرموده ولایت بر حشاش
مساخته بمیرزا شایسته مرحمت فرمایم لیکن درین
اثناء ایلیان حکومت شاه شجاعت دستگاه عبدالرحمان
مؤثر یک با تحف و بدایای متوا فره مکرر بطریق تواتر و توالی
عالم شاه رسیدند چنانچه طرح نظر بند درین میزان موافقت
و اخص از ارباب اول احرمی دیگر نیت لاجرم بدولت و اقبال
بر اجماع نمود بدار الملک لایق از هرگز مالک محروسه است
نزول اجلال فرمودم و تنبیه و تادیب افغانان کوه نشین کوتاه
بنوعی شده اکثری حلقه بند کرد و کوشش سپرده که آنکه
قبلاً اقبال یافته هزار هزار اسیر جبال سطوت و جبروت
ما که ظلال فخر و جلال کبریای الهیت همگشتند و در سیم
و بخارا و ترکستان بفروختند و جبروت و جبروت ازین ناحیه
خاطر اشرف بالکل جمع شدند و بنسبت الهیت تعاقب و پیوسته
در ساعت نمود و زغال نمود که منتهی بلبلان زو و ابایی

نهانی و مختار و قایل شناشان جدا اول اسمانی باشد
تدار السلطنه کرده مراجعت نماید و بر منتظران
مقدم عالی البواب فیض و افضال میباشیم و پیش از انتهای
الویه صواب عالی چون اندر انتظام بخشیدیم همانجا بفرستیم
تزیین و تعمیر صوبه مالتی مصروف گشته شاهزاده کامکار
بر خور و از غرض نامه ملک و اقبال فره بامره عظمت و جلال
دره التاج فرخی و وزیر مندی و اسنطه العقد سعادت نمیدان
و حق بستری صاحب السداد و زنده از جنید شاه مراد را بان
صوبه می فرستیم لایق آنکه این معنی را عین نزول رحمت
و محض فرود سعادت نامتای دانسته در لوازم اطاعت
و اخلاص سعی جمیده تقدیم نمایند تا بازی خود را امور رعینا
خسروانی گردانند و چون قریب یافت روی نموده هموار
کسبان خود را با عوایض اخلاص فرستاده مرسم بجهت تقدیم
فرستاده باشند و هرگاه آن زنده از باب اخلاص یاد آور می
از امور احتیاج بامداد و کومک شود حقیقت احوال مشهورها
بعرض کرامی شاهزاده کامکار رسانند که سفارش آن
زنده محتضن بجنور اشرف فرمودیم که نیز لخص هوایه

از کتب بیان خاص و ثابت فتح ملل شاه راه اخلاص دانسته
در هم باب الفروع اعداد و اعانت نماید درین حکام که نسبت
آن عمده از باب عقیدت بیان در گاه بنویس دست
که با تمامس و استعدای او مهیات و مدعیات دیگر آن
و بر وجه جای مطالب و مقاصد خاصه آن مخلص
باید که بچگونگی اندیشیم بخود راه نهد و فریب را از شاهزاده
در آن بخت از مقدمات دولت روز افزون خود دانسته
در اسم اطاعت اتمام نمود و شرح خاطر و مسرور بال بشد و بر
نوشته نیت که سه طبع عالی مقدار که تسخر عالم و عالمیان
بنهاست و الا نهست ایشان است از حکام و پادشاهان
و ولایة اقطار خیر اخلاص و اطاعت مطلوب و مقصودند دانسته
و و نمندی که بمقتضای دور بینی و کار دانی خود این معنی
را منظور داشته در تاسیس مبانی اخلاص و عقیدت رسوخ نماید
هر آنکه ملک و ناموس او بحال خود مانده موجب اعزاز و شرف
کرد و در آن عقیدت پناه خفته از مخاصم قدیم و پوا خواهد
مسلم لا اخلاص است و انکه در آن مرتبه که بعضی الملک
العظیمة اعشار الحزقة الكبرى فیدوة الخوانین العظام عدة الامراء

الکرام

الکرام رکن السلطنۃ العلیا مبارز الدین عظیم خان بران صدور
رفتہ ہو دو لوگوں نے خدمت از ان خبر انڈیشہ لوجو و سید ہوا
بعضی امور کہ محتاج بشرح تھیت لعمدہ نہ کہہ در اخص ان رکن
الاخص فتور رفتہ بہتر و لہذا در بارہ او انواع عنایا فرمودہ
عیان عالیان امتیاز بخشیدم و از جہر جسم شاہنشاہ
انکہ امارت شاہ عمدۃ الملک انتشار الدولت امرت علیہ
قد وہ مقربان سر پر زبہ مرحمان از سر از ضمیر مقتدی
ارباب علم و حکم مظهر فضل و آدو فی و فیض اتم جامع کمالا
صنوبری و معنوی ناظم ماشر دینی و دینی و اسلامی شیخ ابو الفضل
کہ از مسازان بزم عرفان بر شت مات نسبت فرات
فرمودیم تا جناب نجی علامی شار الیہ ثقاوہ مخلصان در
ان صورت و حق پسندی نیز مجموع ^{بافتہ مطمین} خاطر کشتہ در
ارباب کمال و اخص در اید اور انہما در بنظر کرمیت
از یک پیمان صوم القلب فرمود عنایاتی کہ خاطر صلاح
اندیشی او خطور نہ کردہ باشد بظہور رسالت ناموجبت
واری عالیان کشتہ دستور العمل اخص جمع بزرگوار
دال عالم بزد درینوا مخطور خاطر قدسی ماشر شدہ

که چون آن بفرخنده قدیم مجد و مقصد خدمات پسندیده
 شایسته و بی اغوازه اکرام بحضور اشرف اقدس طایفه
 مشمول انواع عنایات ساخته رخصت فرمایم تا من بعد
 بآن احدی در بیده آن وافر لطف اعتقاد و ناشایسته بمیام
 عالی نرسانند بجز از ارباب غرض که پذیرد و بواسطه آنکه
 از حد و در اخالی گذشتن لایق نبوده عنان اراده این
 وادی منحرف ساخته بخاطر اشرف سید که کسی باید که
 که دیدن او حکم دیدن ما داشته باشد تا حقیقت اخلاص
 و عقیدت صمیم آن مصدر آداب خزانیش فرمایند
 اشرف رسانند تا بر آن افادت و افاضت بحکمت
 و معرفت لضا و جلیح المعقول و المنقول حاوی الفروع
 صول عمده مختصان درگاه زبده مخصوصات نایب گاه معرب
 الحضرت السلطانی اعتماد الدوله الخانفانی التي طفت بملک
 المشعر الشيخ ابوالفیض فیضی را که در طول عنایت تائید
 یافته و هرگز از بارگاه والا تجویز دوری او لغیر خود ایم
 و رموز دانی و نکته سنجی و دوری و عدم شناسایی و
 براتب اخلاص فهمی و مدارج اعتقاد شناسایی او در حضرت

کتب
 اشرف
 اشرف
 اشرف
 اشرف

مایه نور نام

ما ظهور تمام دادر و بنسب آن لغت و ارباب اخص و ستاد کم که
صوفی عیالات مارا که بی خاطر نشان ساخته آن چه خواه
شعادت استباه را بکمال توجهات ناشایی و مکارم عیالات
ناحتمایی و عشوق نماید و سخنانی که مرکز خاطر اثر فریب آید
بالحکم رسانند و سایر حقیقت معتقدت و اخص و در تالیق از
واختصاص او را نیز فرموده و بعبارة النسب خود سنجید
بموقف سماع عالی معروف در دایره که آن مخصوص خرد اندیش
سخنان حقایق بسیار مارا چه از آن کور فرمان عیالات
شعرون مندرجست و چه از آن کلمات قدسیه سیماست
زبانی ائمت ما پیش را در خلوت فرموده ایم بسبب دانش
اصفا نموده مراتب الطاف خسر و این و مدارج اعطاف خاقان
را بغفل دور اندیش خود در یافته اجنان اهتمام مخصوص
کار را که آینه نماید که حکام و کتب کلیم علی الخصوص حکومت سببه
معدت استباه منظور انظار خاقانی مکشوم الطاف سیماست
برایان نظام الملک که مجد و ائمت یافته این در گاه است
توانم نیکو خدمتی و توانم حقیقت شناسی بروج اتم و امکان ظهور
بسیار اند و بسختی آن کوتاها اندیش آن تا بعدت پس از

بجاده اطاعت و عقیدت از افروز زود جری این معنی هم
باعت اعتبار آن خاص حقیقت کمین و بهم موجب اعتقاد
غلافی آن زیاده خواهد بود و چندین بود که و کلاه سوار
حکام و کبریا که کبیر بنیاد بنسبت به بود در هر مرتبه
اشرف است که حکام و کفر و لعین و ستاده شود و لیکن
از آنجا که عنایت ما غلامی عام است و آن مخصوص خواهد
با آنها ارتباط تمام از علاوه عنایت بان خیر خواهد
حقیقی دانسته چندین از مقربان درگاه که بجز عنایت
و انتفاع غفوسند همراه افاضت شاه مذکور و ستاییم
باید که در سامان و سر انجام این جماعه و بر فردی روان
ساختن بدرگاه محلا ماکسجه لازم دانند و مقصود
ظهور الطاف عالیله اظهار مافی الصمیمه نموده هر مطلبی و مهمی
که برین سبب افاضت کتاب مومی الله معروض درگاه سازد
از آنجا که کار عنایت قدسیه سرایت در باب انحصار
خواه مرکز باطن اقدس است همه معروض قبول کو انجام پذیر
خواهد بود و بموجب نور عنایت و التفات که بان اخص
شعار و ایرم خلعت خاصه و شمشیر مرصع و هم در آن است

که بود و یک قطار شش تنه از این جهت آن غلبی خیر اندیش
 که ستودم باید که از هیچ وجه و خاطر خورده جمع در آن تو به نظر
 اقدس شامل نظام احوال و کافل حصول مقاصد و اطمینان
 خود و اندوختن همواره توجه عالی در زینت و تزیینت
 طوایف انام سماطه ارباب علم و حکمت مندرست مردم
 حکمت و خرد و معرفت با فضیلت کتاب عالمی از مایه
 حکیم مهری لکه در آن عهد و در آن چنان کند که ماکمل
 بر گاه معجز رسیده حکمت با شایسته ملحق شود و بعضی کارها
 که در شایسته انجام دادند و وجه انصرام با یک از مایه
 خاطر اشرف اقدس خواهد بود و پوسته خاطر ملکوتی است
 متوجه حصول آمانی و احاطه خود داشته اند و از عنایت کونان

میکو

حکومت و ایالت سباه اخلاص و عنایت و شکوه عمده
 اعظم حکام زین آماجدر نام کثوره مخصوصان در کافه نفاوه
 مخلصان خیر خواه منظور انظار خاقانی مشمول الطاف
 سبحانی مبهط عنایات متوالی مطرح توجهات مشرف
 الاغلقه و وافر الاعتدال بران نظام الملک کمال مکارم

عوام کس از اولاد حق افغانی در ستاد تواریخ بکلی بدو برادر گاه در برابر از
 درین حکام هر یک استقامت پیش حملان نکرند تر فرقه لغزش و ملاطفت
 شد تو بزرگ بکار بر فرزند خود ناهمه دوست و افعال نامر
 عطف و حال در واقع فرزند و واسطه عقد جاری نمند روی سنی
 فرزند از محمد شاه فراد ما انصوب میفرستیم ان را اورود و دستار
 انگشتره تورما عقل دور اندک در است حکام بیایان بر خواهی
 فراد ان گوشش کار بر دو بسته و از اولاد خندان منشاء بگلان
 بکلی تازد در در کم بوشنند و از زمین در حصص بکلی
 نالیت و در اسباب و التشریفش ظاهر و با بر آید بدین
 بیایم قلد که کس خرام و عالی بنشست و الا تشریف بر برادر
 حکام و بار و ولایت امضا در اخلاص و اطاعت مطوع
 مفور شد نه اند و چون باطن اقدس منورم از دریا و سحاب
 ان وقت شاه است خواهد این را در سر را هر یکی از ملازمان
 خاص بر برادران ما اخلاص است نشادیم که گفت ان فتح
 گفته و طوخته استراحتی را مجدداً خاطر نشان او سازد
 باید که گوشش اموش اصفا فایده و انتظام و ارتساق ان
 در است از کمال خود شد و میسند ز جهانم در ملازمه اقدس
 مافسده است بفرستند و تواریخ ما را بر دست تو بکرم و مالک
 و این کلام را در اینجه بیهوده بفرستیم هر چه در دست
 این کلام را در دستم از ز رهنمای خود را

سید محمد باقر

در ستاد تواریخ بکلی بدو برادر گاه در برابر از
 درین حکام هر یک استقامت پیش حملان نکرند تر فرقه لغزش و ملاطفت
 شد تو بزرگ بکار بر فرزند خود ناهمه دوست و افعال نامر
 عطف و حال در واقع فرزند و واسطه عقد جاری نمند روی سنی
 فرزند از محمد شاه فراد ما انصوب میفرستیم ان را اورود و دستار
 انگشتره تورما عقل دور اندک در است حکام بیایان بر خواهی
 فراد ان گوشش کار بر دو بسته و از اولاد خندان منشاء بگلان
 بکلی تازد در در کم بوشنند و از زمین در حصص بکلی
 نالیت و در اسباب و التشریفش ظاهر و با بر آید بدین
 بیایم قلد که کس خرام و عالی بنشست و الا تشریف بر برادر
 حکام و بار و ولایت امضا در اخلاص و اطاعت مطوع
 مفور شد نه اند و چون باطن اقدس منورم از دریا و سحاب
 ان وقت شاه است خواهد این را در سر را هر یکی از ملازمان
 خاص بر برادران ما اخلاص است نشادیم که گفت ان فتح
 گفته و طوخته استراحتی را مجدداً خاطر نشان او سازد
 باید که گوشش اموش اصفا فایده و انتظام و ارتساق ان
 در است از کمال خود شد و میسند ز جهانم در ملازمه اقدس
 مافسده است بفرستند و تواریخ ما را بر دست تو بکرم و مالک
 و این کلام را در اینجه بیهوده بفرستیم هر چه در دست
 این کلام را در دستم از ز رهنمای خود را

مجموعه علم و سار است در اینج که گفته اند که در نیت شرافت کونایه
هر چه پیشانی نمی بیند و در هر طرف او افاضل بنویسند در هر وقت
مدید و در عالم غایب اندامی قدیم و پیش از آن اصحاب علم
بر اسکنان او دست کردار از شهر و دیو و فرشته است که پیشانی
و در اعتبار در یک علم و فصل و اعلامی اهل و علم است که در
بسیار از دو شماره در سار در غایت اهل معجزه است که گمان
شد هر دست او یار در ضعیف گوناگون بود ز سرشان در نهاد
اسمه در مان فرقه الحالی و فارغ البالی باشند و چون بنویسند
ناظر عمده بیان مخلصه شرفش ضد در می یافت خاطر سلکوت
ناظر بمقتضای شمولی است از احاطه عموم خلیل و ملا و رسید
هر فرایند قضایان از صیغ تمیاز بجای جان و قول الملک
غزایر را دیدیم هر اگر نوزق زینون از آنها شود در لوازم
اطلاحت بر خلاف سوائف ایام سلوک نماید چه
از ان بهر از غنیمت بنیاد و دست زید بر نوبت ایام اتفاق
معموم باعث فنون است و نگینان سوزینا در شوند و
مورد در گویند غنایات کردید اگر بود ستم خود سالی

و محرم کوه بیدان که بعد از آن در حصصی از من خود خیالی کرد
بعده از اینست: متوفی در بابی و نامند اسما فی در کتبی
تمام ملک آنها بان تربیت کرد و تعلیم خود در کتبی تمام
عربی است اعلی تا طانی را منتظم اول سعادت ایشان نمود و آن
نه از آن هم نیست است از بی در یکی از این است

المنه الله من از اخبار صحیح اقبال و طلوع نیر جلال
بر او در کتبی لطیف است تا امروز هر اطوار هم دارد و تمام
خداوند با توبین بر بسته دور نظر و درین عفو از جهان
بهار و در کتبی از این زمان بعد بقا افعال است و بی شک
بسیار از کتبی است که در تربیت استعدان برستی نیما
مغزبان بجا علم و حکمت بود و علی الدوام متکلمان بر زبان
در حواشی سر بر و الله طالب علمه رسید کار بسیار است
و معنی از دو جهان حکمت خدا بران صورت پذیر گشته
که چنانچه با شما ان عظم القدر توجم عالی باین فرقه کرامی
گمارند همچنین ای کردن نیز جوایب مطالب است و در سوال محفل
عالی است محفوف و تفاخر و معالی است ایشانند و درین مقام

از نظر این زمان

